

ارزیابی رفتار آخوند خراسانی در رویارویی با مخالفان مشروطه

نویسنده: [سید عباس صادقی فدکی](#)

چکیده

آخوند خراسانی، چنانکه مدافعان و ستایش‌گران پابرجایی در کنارداشت، مخالفان و نکوهش‌گران سرسختی با او روبه‌رو بودند. مخالفانی که در مواردی، وی را به بی‌بصیرتی، تندروی و شتابزدگی در تصمیم‌های سیاسی متهم ساخته‌اند. موضوع این نوشتار طبقه‌بندی فکری و اجتماعی مخالفان آخوند و شیوه رویارویی وی با آنان است.

[اصل مقاله](#)

از نکته‌های درس‌آموز و درخور مطالعه در سیره آخوند خراسانی، شیوه رفتار وی با مخالفان فکری و سیاسی خود بود. عالمی چون خراسانی با آن نوآوری‌های اصولی و فقهی و موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی، افزون بر موافقان و پیروان، بی‌گمان مخالفانی نیز داشت. هریک از مواضع فکری و رفتارهای اجتماعی وی، شماری را جذب می‌کرد و شماری را می‌رماند.

مخالفان آخوند از پایگاه‌های فکری و اجتماعی متفاوتی با وی مقابله می‌کردند: شماری از آنان از طرفداران نظام گذشته بودند و افزون طلبیها و بی‌دستوریهای دوره پیش از مشروطه را نمی‌توانستند ادامه دهند. این کسان آخوند را از مهم‌ترین دشمنان خویش به حساب می‌آوردند و با همه وجود در تلاش بودند وی را از صحنه سیاست به دور نگهدارند.

غرب‌گرایان از دیگر مخالفان وی بودند. کسانی که در پوشش نوجویی و تحول، اندیشه‌ها و برنامه‌های غربی را دنبال می‌کردند و اسلام و روحانیت را مزاحم برنامه‌های خود می‌انگاشتند.

کسانی از جایگاه فقهی با آخوند از در ناسازگاری برآمدند. دیدگاه فقهی اینان، در امور اجتماعی و عرفی، با دیدگاه آخوند ناسازگار بود و یا در بازشناسی نمونه‌ها، مصداقها و گزاره‌های خارجی با آخوند همراه نبودند. این گروه، مهم‌ترین مخالفان وی در دوره مشروطه بودند.

در این میان، شماری ناآگاه نیز در صحنه بودند که خود مایه‌ای نداشتند و با اثرپذیری از دیگران، با آخوند دشمنی می‌ورزیدند و برای وی و نمایندگانش مشکل می‌آفریدند.

در این میان، از فتنه‌گریهای بیگانگان نیز نباید غافل بود. ایادی روسیه تزار و انگلیس نیز در کار دامن زدن به اختلافات موجود بودند. ایادی بیگانه برای نفوذ در بیوت علما و اثرگذاری در سیر کارها، از عوامل نفوذی خود کمک می‌گرفتند. به نظر سید هبه‌الدین شهرستانی، ابوالقاسم شیروانی از حيله‌گرانی بود که از سوی روسیه تزار، به وی سمت کنسول‌گری افتخاری در نجف داده شده بود. وی در بیوت علما رفت و آمد داشت و بویژه ذهن آیت الله سید محمد کاظم یزدی (۱۳۳۸) را مشوب کرده و او را از نفوذ انگلیسیها در میان مشروطه‌طلبان و به خطر افتادن دین ترسانده بود. ۱ انگلیسیها هم در کار فتنه‌گری بودند. آنان در بغداد، کارگزاران حکومت عثمانی را علیه ایرانیان برمی‌انگیزاندند تا افزون بر درگیر کردن دولت ایران و عثمانی، بین شیعیان عراق و اهل سنت عثمانی اختلاف بیندازند. ۲

خراسانی برای هر یک از این مخالفان و گروه‌های فکری و سیاسی پاسخی درخور داشت. و خود را برای پاسخ‌گویی و رویارویی، با دشواریها و بازدارنده‌های راه، آماده کرده بود.

به وی نسبت داده‌اند که از سر ملاحظه‌کاری از مشروطه‌جانبداری کرده و با سخنان مبهم و غیرروشن، مردم را در تاریکی رها کرده است. ۳

آخوند این گفته را بهتان خواند و به شدت آن را رد کرد و گفت: جانبداریهایی که از مجلس شوری و رویارویی که با مخالفان مجلس دارد، از سر تقویت اسلام و اصلاح امور و امر به معروف است:

«خداوند متعال گواه است ما با بُعد دار، غرضی جز تقویت اسلام و حفظ دماً مسلمین و اصلاح امور عامه نداریم. علیهذا، مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است.» ۴

و یا گفته‌اند: امضای حکم مشروطیت از سوی آخوند شتابزده بود، وی در این کار دچار غفلت شد و فریب خورد. ۵

حال آن که همراهی‌ها و مخالفت‌های آخوند با اندیشه‌ها و یا افراد، مبنای قرآنی داشت و در حوزه هدایت‌گری و امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌گرفت. وی بیش از هر کار درصدد بر می‌آمد انگیزه مخالفت‌ها را پیدا کرده و با روشن‌گری و رفتار درست آنها را علاج کند. در مواردی مصلحت را در آن می‌دید با تسامح و رحمت با افراد رفتار کند و در مواردی که راه هرگونه اصلاح و ترمیم و بازگشت را به روی جریانه‌ها و کسان بسته می‌دید، با قاطعیت و شدت با آنان روبه‌رو می‌شد و تلاش داشت بازدارنده‌ها را از سر راه حرکت بردارد و جریانه‌ها و کسان ناباب را از پیکره جامعه اسلامی جدا سازد، گرچه تا مرز تکفیر دین ستیزان پیش برود.

ملا محمد کاظم خراسانی، فقیهی حکیم بود. وی بسیار خود ساخته، خردورز و بردبار بود. از شاگردان برجسته میرزای شیرازی به شمار می آمد. شیخ محمد حرزالدین می نویسد:

«میرزا از میان انبوه تلامذه برای مرحوم آخوند و محمد تقی شیرازی و خاقانی اهمیت بالاتری در نظر داشت.» ۶

میرزا، به شاگردان خود آموخته بود: اندیشه، با نقد و گفت و گو، تازه و شاداب می ماند و می تواند به حیات خود ادامه دهد. راه نشر اندیشه های ناب و به حاشیه راندن و از میدان به در کردن اندیشه های ناباب طرد و تفسیق دارندگان آن اندیشه ها نیست، بلکه باید با خرد ورزی و نقادی فضای روشنی را پدید آورد که افراد در فضای روشن، رشد می کنند و از اندیشه های ناباب دوری می گزینند. در پرتو ارزیابی و بررسی عالمانه نظریه ها، نظریه درست خود را می نمایند. از این روی، روش تدریس آخوند، روشن گرانه و حقیقت جویانه بود و از هر گونه نفی و طرد به دور بود. انصاف و سعه صدر وی به حدی بود که موافق و مخالف را در یک ترازو می گذاشت. در نقل آرای دیگران، امانت دار بود. آرای دیگران را با همه جوانب و دلائل بیان می کرد، سپس به بررسی، نقد و رد و یا قبول آنها می پرداخت.

آخوند خراسانی از ارکان درس میرزا در نجف بود. وی، نکته های تازه ای را در درس میرزا مطرح می کرد و سخنانش استاد را به تأمل، تکاپو و اندیشه وا می داشت. ۷

بسیاری اشکالها و پرسش و پاسخهای علمی میان میرزا و آخوند، گاه چنان به درازا می کشیده که شکوه دیگران را بر می انگیزته است. ۸

شیخ عبدالکریم حائری درباره این گفت و گو، گفته است:

«آخوند سالی یک مرتبه به سامرا می آمد و در درس مرحوم میرزا شرکت می کرد. آخوند که اشکال می کرد، خیلی با مقدمات مطلب را بیان می داشت. ما می گفتیم دیگر مطلب میرزا بعد از این مقدمات قیمتی ندارد و باطل شد. بعد مرحوم میرزا که مشغول جواب می شد، دیگر حرف مرحوم آخوند، کانّ اصلاً حرفی نبود.» ۹

شیوه تدریس آخوند، همانندیهایی بسیاری با استادش میرزا داشت. او خود درس را آغاز می کرد و تحقیق درباره موضوع مورد بحث را به پایان می برد، پس از آن به شاگردان میدان می داد گفته های وی را نقد کنند، سخن تازه خود را بدون دغدغه بر زبان آورند. سپس، با خونسردی بدانان پاسخ می داد. پیش از آخوند، طلاب کمتر در مجلس درس سخن می گفتند و مطلبی را بر زبان جاری می کردند. در درسها آن چه مجال طرح می یافت، منحصر بود به کتابهای گذشتگان، ولی آخوند، به آنها بسنده نمی کرد، در درس مطالب و تحقیقات نو مطرح می کرد. و این فکر شاگردان را باز می کرد و به جولان وا می داشت. و راه تفکر و اندیشه وری را باز می کرد و به افراد میدان می داد تا بیندیشند و سره از ناسره را جدا سازند و در نتیجه، جامعه علمی از رکود و سکون و جمود در می آمد و اندیشه ها

به رشد و پویایی و حرکت در می‌آمدند و راه تولید علم و اندیشه گشوده می‌شد. اگر کسی به آخوند می‌گفت آقا این سخن شما غیرمشهور، است در پاسخ می‌گفت:

«هر مشهوری اولش غیرمشهور بوده، اولش نادر بوده. شاید این حرف ما هم یک وقتی مشهور بشود، حالا تو بگو غیرمشهور، ولی احتمال وجیهی این حرف دارد یا نه؟ اگر دارد ما این را می‌گذاریم جزو احتمالات وجیهه. «۱۰»

۲. آخوند و تکفیر دینی

مبنای آخوند در مرز اسلام و کفر بر آیات روشن قرآن و روایات معتبر معصومین استوار بود. وی در اظهارنظر و داوری درباره افراد، بسیار احتیاط می‌ورزید و در نسبت کفر و بی‌ایمانی به دیگران شتاب به خرج نمی‌داد. در نظر آخوند، هر آن کس که به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر شهادت می‌داد، مسلمان بود. بر این اساس، وی همه فرق اسلامی را مسلمان و دارای حرمت می‌شمرد و ذبیحه آنان را پاک می‌دانست. ۱۱ همه مسلمانان را برادر می‌خواند و از آنان می‌خواست که برادری را پاس بدارند و با تمسک به اصول اسلام در حفظ حقوق یکدیگر، اهتمام ورزند. ۱۲ در آن روزگار تندروی در حوزه‌های علمیه جهان اسلام در حال گسترش بود. حوزه‌های شیعه نیز از وجود چنین تفکراتی به دور نبود. کسانی بودند که یافته‌های خود را وحی منزل می‌پنداشتند و هرکسی با فکر و عقیده آنان ناسازگار بود، او را از حوزه دین و مذهب خارج می‌انگاشتند. حمله‌ها و یورشهای پیاپی کارگزاران حکومت عثمانی به مراکز مذهبی شیعه در عراق و لبنان، در گسترش تفکرات تند و شکل‌گیری گروه‌های تندرو، بسیار اثرگذار بود. روشن است که این نگاه و کارکرد، راه وحدت و همبستگی با دیگر مذاهب را مسدود می‌کرد و در این گیرودار، منادیان وحدت و الفت اسلامی از میدان‌داری باز می‌ماندند. آخوند، با تکیه به اصول کلی و مرزهای اصلی اسلام و کفر بر آن بود، ابراز شهادتین در حکم به اسلام فرد کافی است، گرچه افراد به همه آن‌چه در نظر ما مهم و مقدس است باور نداشته باشند، یا به پاره‌ای از واجبات عمل نکنند یا پاره‌ای از کراماتی را که ما به آنها باور داریم (به جز معجزه پیامبران) قبول نداشته باشند.

سید هبه‌الدین شهرستانی در جریده العلم نجف، استفتایی از آخوند خراسانی را درباره مرز اسلام و کفر، و حدود باور اشخاص به اعتقادات را به چاپ رسانده که برای ما درس آموز است:

«نظر حضرت حجة الاسلام و رئیس شیعه، ارواح‌افاده، درباره حکمای فرنگ و دیگرانی که به عقائد پنجگانه زیر ایمان دارند چیست؟

۱. خداوند آفریننده جهان و یکتایی است که شریک ندارد و در عبادت توجه به غیر او روا نیست.

۲. تثلیث و اقامیم نصارا، مطلبی است که عقل و کتب بر حق آسمانی آن را بر نمی تابند، یا نسبت به آن ساکت اند، یا بر بطلان آن گواهی می دهند.

۳. محمد(ص) مانند عیسی و موسی پیامبر خداست و خداوند به حضرت ایشان مانند پیامبران دیگر، وحی نمود و او را جز خداوند برای هدایت خلق نفرستاد.

۴. کتاب محمد(ص) به نام قرآن برترین کتاب موجود آسمانی و غنی ترین آنها از نظر علوم حقیقی و قوانین صحیح موافق با تمدن صحیح است.

۵. شریعت محمد(ص)، یعنی اسلام، برترین ادیان موجود و متناسب ترین آنها با نظام اجتماعی و کارآمدترین آنها در تهذیب نفوس و تکمیل اشخاص است. به رغم اعتقاد آنان به امور یاد شده، به دو دلیل ما آنان را در زمره مسلمانان نمی دانیم:

نخست این که: برخی از کراماتی را که ما بدان معتقدیم قبول ندارند، جز معجزه پیامبران و دیگری تسامح آنها در فروع و عدم التزامشان به اعمال شرعی، اعم از شریعت ما و شرائع پیشین، آیا عقائد پنجگانه فوق کافی است که ما آنان را مسلمان شمرده و پاک بدانیم و با ایشان معاشرت نموده و ازدواج کنیم و صرفا احکام مسلمانان فاسق را بر آنان جاری سازیم؟»

آخوند خراسانی پاسخ می دهد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. لاشبهه فی اسلام من اظهر الشهاده بالعقائد الخمس المذكوره فی السئوال وصدق بالمعاد انّ ما جاء به نبينا محمد(ص) هومن عندالله ولو بتصديق اجمالی ولايضراسلامه انكارخوارق العادات ماعدا الاعجازالثابت حال الاعواز ولايضراسلامه ايضا مسامحته فی الفروع وبمثل هذاالاكتفاء قامت دعائم الدين المبين وقبل اسلام اكثرالمسلمين قال الله عزوجل: وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» ۱۳

تردیدی نیست در مسلمانی کسی که شهادت به اعتقادات پنجگانه که در پرسش آمده را اظهار دارد و معاد را تصدیق کند و آن چه را پیامبر ما حضرت محمد(ص) آورده از جانب خداوند بداند ولو به اعتقاد اجمالی، انکار امور خارق العاده جز معجزه ثابت برای تحدی به اسلام وی ضرری نمی زند. با همین نگاه در باب مسلمانی پایه های دین مبین ثابت مانده و اسلام اکثر مسلمانان پذیرفته شده است خداوند عزوجل در قرآن فرموده است: به کسی که نزد شما (اظهار) اسلام می کند نگویید: تو مومن نیستی. «۱۴

خراسانی، در ثبوت ولایت پیامبر و ائمه بر امور جزئی و مربوط به زندگی خصوصی افراد به یقین نرسیده بود و منکر آن را منکر ضروری دین نمی شمرد، تا کسی بتواند منکر این مقام را تکفیر کند و یا مرتد بشمرد.

درباره ولایت معصومین دو دیدگاه کلی وجود داشت: نخست دیدگاه مشهور، که پیامبر و ائمه معصومین هم بر امور شرعی حق ولایت تصرف دارند و هم بر امور اجتماعی و مسائل مربوط به امور عامه و هم بر امور خصوصی زندگی مردم.

شیخ انصاری از آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^{۱۵} استفاده کرده است: ائمه همان گونه که در باب احکام حق تصرف و ولایت دارند و در امور عامه و مسائل اجتماعی حق امر و نهی، در مسائل جزئی و امور خصوصی مردم نیز دارای حق اولویت‌اند. درمَثَل، معصوم ولایت دارد تا به افراد فرمان دهد، حتی در غیرمصلح عامه خانه‌اش را بفروشد و یا زوجه‌اش را طلاق دهد.^{۱۶} اما آخوند، ولایت معصومین را تنها در دو بخش نخست می‌پذیرد و در اختیارات معصومین در امور جزئی، تردید می‌کند و تاکید دارد دلیل «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» دلالت ندارد که معصومین، بر امور جزئی و شخصی نیز اولی باشند. درمَثَل پیامبر از وارث میت، به ارث سزاوارتر بوده و یا ولایت ائمه بر مردم از ولایت آنان بر همسران‌شان پیش‌تر باشد.^{۱۷}

خراسانی، تکفیر بی منطق را حربه افراد ناتوان می‌شمرد. از این روی سعی داشت در ضمن بحث و انتقاد علمی، ظرفیت و قدرت تحمل شاگردان خود را بالا ببرد. در آن روزگار، در حوزه نجف افراد پرهیزکار، اما کم‌ظرفیت بودند که به آسانی، کسانی را که با دیدگاه و راه و رسم آنان همسو نبودند، از حوزه مذهب بیرون می‌انگاشتند. نقل کرده‌اند: شیخ کاظم شیرازی، از علمای نامور و پرهیزکار نجف، چون فرزندان را برای تحصیل طب، به خارج از بلاد اسلامی فرستاد، مورد تکفیر قرار گرفت و از جایگاه شایسته خود فرو افتاد. از جمله کسانی که با وی درافتاد شیخ محمد علی خراسانی واعظ بود.^{۱۸} روش آخوند خراسانی بر شنیدن سخن مخالف استوار بود. از کنار انتقادهای گزنده مخالفان، کریمانه می‌گذشت.^{۱۹} و به شاگردان خود سفارش می‌کرد سخن مخالف را بشنوند، آن را به درستی بفهمند و از تکفیر دیگران بپرهیزند. وی حتی به سخنانی که کفرآمیز می‌نمودند، اگر راهی برای تاویل آنها وجود داشت، بی گمان به توجیه می‌پرداخت و گوینده را تکفیر نمی‌کرد. در رساله میرزای شیرازی که آخوند بر آن حاشیه زده است، نوشته شده است:

«مساله: شخص اعتقاد به خدا دارد، اما از نفهمی‌اش خیال می‌کند که عرش مثلا تختی است و خدا در آن جاست، اما اگر حالی‌اش کنی که این سند چیزی است که کفر است، انکار آن می‌کند بر می‌گردد به این اعتقاد حکم به کفر بر آن نمی‌توان کرد.»^{۲۰}

از جمله نمونه‌ها می‌توان به موضع‌گیری آخوند در برابر تکفیر شیخ هادی تهرانی اشاره کرد:

شیخ هادی تهرانی از شاگردان شیخ انصاری و از مدرسان حوزه نجف بود. وی افزون بر تدریس علوم عقلی و فقه و اصول، رساله‌های سودمندی در حوزه فقه و حکمت نوشته است، مانند: اتحادالوجود والماهیه، الاتقان در اصول فقه، شرحی بر شرائع تعارض الادله مناسک حج.

تهرانی اهل بحث و جدال و گفت‌وگو بود. ۲۱. صراحت لهجه و طرح نظریات شاد و انتقادهای تند وی بر شیخ انصاری در مجلس درس، سبب شد یکی از مشایخ نجف، به تکفیر وی برخیزد و در نتیجه، بر جایگاه اجتماعی وی خدشه وارد آید. ۲۲ و به شیخ هادی مکفر شهره گردد. آخوند خراسانی با نقد و بررسی عالمانه از شبهه‌های شیخ هادی پاسخ می‌گفت. ۲۳. به نقلی روزی شیخ هادی با آخوند درباره یکی از مسائل اصولی مورد اختلاف وارد بحث شد. در ضمن نقد و بررسی، علیه آخوند، سخنان درشتی بر زبان راند که آخوند کریمانه از کنار آنها گذشت و در نهایت، به شبهه‌های شیخ هادی پاسخ گفت و مواضع خود را در مسائل مورد بحث استوارتر کرد. ۲۴ و به گونه غیر مستقیم از جایگاه مذهبی شیخ هادی نیز دفاع کرد و وی را سزاوار تکفیر نشمرد. آخوند در تشیع جنازه شیخ هادی شرکت کرد.

نکته درخور یادآوری این که شیخ محمد حسین کاظمی، و فاضل ایروانی، آشکارا به پشتیبانی از شیخ هادی تهرانی برخاستند و تکفیر را در حق وی ناروا دانستند. ۲۵

البته ناگفته نماند که آخوند، در مواردی که همه شرائط تکفیر دینی از جهت احکام اولی و یا ثانوی در فرد و یا افرادی جمع بوده، از تکفیر خودداری نکرده و شجاعانه در این راه گام گذارده است. و با فتاوی راه‌گشا، افراد ناب را از پیکره امت اسلامی جدا کرده و راه را بر مفسده‌انگیزی آنان، بسته است از جمله نمونه‌های روشن، مورد زیر است:

علی اصغر اتابک (۱۳۲۵-۱۲۷۴) ملقب به امین السلطان، از رجال سیاسی ایران بیش از ربع قرن در امور داخلی و خارجی ایران ذی نفوذ بود. در ادبیات، تاریخ و ریاضیات صاحب نظر و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. با این ویژگیها، به گواه تاریخ و شاهدان عینی آن روزگار که دیدگاه‌شان در تاریخ بازتاب یافته است، وی در عمده خرابیهای ایران در دوره ناصری و مظفری سهمیم بوده است. قرارداد ننگین لاتاری به سال ۱۳۰۶، قرارداد انحصار تنباکو به سال ۱۳۰۸ گوشه‌ای از زدوبندهای وی با انگلیسیهاست.

وی به نزدیکی با روسیه تزار علاقه مندی بسیاری از خود نشان می‌داد. از جمله به سال ۱۳۲۱ در ازای گرفتن وام از روسیه، امتیازهای بسیاری به روسیه و رقیب آن، انگلستان، داد و ایران را بیش از پیش وابسته به بیگانگان کرد. از جمله آن واگذاری گمرکات شمال ایران به روسیه بود. ۲۶. شگفت این که مخبرالسلطنه هدایت، وی را به بلند همتی و سیاست مداری ستوده است! اما واقعیت را اعتمادالسلطنه بر زبان جاری ساخته و وی را طاعون و وبایی دامنگیر ایران معرفی کرده است. کسی که کارهایش جز زیان برای ایران حاصلی دربر نداشته است:

«نمی‌دانم طاعون مصرش خوانم یا وبای هند. بلایی است که به جان دولت و ملت ایران افتاده و ایران را به باد فنا داد و جامع تمام رزائل و فاقد کلیه فضائل است. ۲۷»

و مستوفی نیز از هرج و مرج اداری و بی عدالتی در دوره وزارت وی نوشته است. ۲۸

امین السلطان، از یک سو به انجام وظایف دینی تظاهر می کرد؛ ۲۹ از سوی دیگر، در تضعیف پایه های دین و روحانیت می کوشید.

سفر به اروپا، افکار وی را به غربیان متمایل کرد. با دیدن پیشرفتهای صنعتی بریتانیا مرعوب تمدن غرب شد. مفاسد اجتماعی و گناهان در زمان ریاست وی رواج یافت. دین ستیزان میدان فعالیت یافتند. بهائیان در این میدان بیش تر از دیگران می تاختند. علما و واعظانی که به روشن گری می پرداختند از کارهای خلاف شرع و قانون اتابک پرده برمی داشتند، دستگیر و زندانی می شدند. ۳۰

وی سیاستمداری دورو بود، در عین تظاهر به شعائر مذهبی در دیدار با انگلیسیها از اصلاح امور ایران و کاستن و کم رنگ کردن نفوذ عالمان دین سخن می گفت. ۳۱

عالمان دین، بارها به وی اندرز دادند و پیامدهای تباهی زای کارهایش را برشمردند. آخوند و دیگر علمای دین بارها به دولتمردان قاجار هشدار دادند که کشور در آستانه سقوط است و هرج و مرج و فساد و تباهی در همه جای آن رخنه کرده است و بیگانگان ثروت آن را به تاراج می برند.

آیات نجف: آخوند، شربانی، مامقانی و میرزا حسین تهرانی در نامه ای به مظفرالدین شاه، از نابسامانیها، ناهنجاریها و گسترش فساد و بیگانه پرستی، سخن به میان آوردند و نگرانی خود و جامعه اسلامی را به وی گوشزد کردند. از جمله مسائلی که روی آنها در این نامه تأکید شده و اصلاح آنها به طور جدّ از شاه خواسته شده عبارت اند از: ۱. بی کفایتی وزیران (امین السلطان)؛ ۲. سپردن امور مالی و ضرب سکه به بیگانگان؛ ۳. هرج و مرج در گردآوری و پخش مالیات؛ ۴. بی توجهی به امور امنیتی و مرزها؛ ۵. استقراض از خارجه؛ ۶. بی توجهی به بستن سدّ هواز؛ ۷. دادن امتیاز گمرکات کشور به بیگانگان؛ ۸. رواج مذاهب باطله؛ ۹. اشاعه مشروبات الکلی و شراب؛ ۸. ظهور ملاعب و فواحش و ده ها مورد دیگر که عمده این ها از بی کفایتی و وابستگی صدراعظم برمی خیزد. ۳۲

مراجع نجف، که از نامه نگاری به شاه، راه به جایی نبردند در نامه ای دیگر به ولیعهد محمد علی میرزا، که در تبریز مستقر بود، مفاسد یاد شده در نامه قبلی را یادآوری کردند و از وی خواستند هنوز که فرصت در دست است کاری انجام گیرد.

با همه تلاشها، کاری انجام نگرفت و بر دامنه استبداد، ستیز و رویارویی وی با دین روز به روز افزوده شد، تا سرانجام آخوند خراسانی و دیگر بزرگان نجف، وقتی که به اطمینان رسیدند صدراعظم، با رویگردانی از دین و آیین جعفری زمینه های استیلای بیگانگان را نیز فراهم آورده و با تمام توان در هدم دین و فروپاشاندن کشور اسلامی تلاش می کند، در ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۱ حکم به ارتداد ملی وی دادند:

«باسمه تبارک و تعالی: بر قاطبه اهل اسلام، سیما ساکنین ایران، مخفی نماند که تسلیط کفر و استیلاء اجانب بر نفوس محترمه اسلامی و بخشیدن حریت به فرقه ضاله بابیه، خذلهم الله، و اشاعه منکرات و اباحه بیع مُسکرات در ایران به حدی رسیده که جای توقف و مجال تأمل باقی نمانده و یوما فیوما، در تزايد و آن چه در مقام تدبیر و دفع این عوامل هائله شده، اثری ندیدیم. و این نیز، بر ما ثابت و محقق گردید که تمام این مفاسد مستند به شخص اول دولت علیه ایران، میرزا علی اصغر خان صدراعظم است و پادشاه اسلام، اعلی حضرت مظفرالدین شاه ایران، خلد الله ملکه، در نهایت دین داری و رعیت پروری و غایت اهتمام را در حفظ حدود مسلمین داشته و دارد و تمامی این مفاسد را این شخص خائن دولت و ملت اسلام بر آن ذات اقدس اغفال نموده، چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیم. لهذا، بر حسب تکلیف شرعی و حفظ نوامیس اسلامی، که بر افراد مسلمین فرض عین است، به خباثت ذاتی و کفر باطنی و ارتداد ملی او، حکم نمودیم، تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانند که از این بعد، مَس با رطوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اوامر و نواهی او، مثل اوامر و نواهی جِبْت و طاغوت است و در زمره انصار یزید بن معاویه محشور خواهد بود. قوله تعالی: وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ۳۳ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا وَ غَيْبَهُ وَلَيْنَا. ۳۴»

برابر پاره‌ای از گزارشها، حکم تکفیر اتابک در نتیجه پی‌گیریهای شیخ عبدالله هراتی به ثمرنشته است. ۳۵

۳. برنتابیدن بیدادگران

رویارویی با ستم و غارت‌گری قاجاریان، از مهم ترین عوامل روی آوردن آخوند خراسانی به جنبش مشروطه بود. رژیم استبدادی قاجار، برای توده مردم ارزش و کرامتی قائل نبود و همه چیز در خواست شاه و درباریان خلاصه می‌شد. آنان بیت المال را ملک شخصی خود می‌انگاشتند. آخوند مقابله با بیداد و ستم به مردم را وظیفه شرعی خود دانست و با همه وجود، به مقابله ستمکاران برخاست. محمد علی شاه قاجار، پس از مشروطه نتوانست خود را با برنامه‌های مجلس شوری هماهنگ کند و آن را با افزون طلبیهای خود در تعارض دید. از این رو، با همه توان به نابودی مجلس کمر بست. و در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۳ مجلس به توپ بسته شد. وی نمایندگان مجلس را با کمک لیاخوف روسی، قلع و قمع کرد. شماری از نمایندگان مجلس کشته شدند و شماری به زندان افکنده شده و یا تبعید شدند. به سید محمد طباطبایی و سید عبدالله آزار فراوان رسید. امیربهادر وزیر جنگ شد. کارگزاران ستمکار قاجار نیز برنامه‌های گذشته خود را از سر گرفتند. مردم تبریز، که از مهم ترین حامیان مشروطه بودند، بیش از دیگر مردم کشور مورد ستم واقع شدند و جان و مال‌شان در خطر قرار گرفت. ۳۶ آخوند در آغاز برای تغییر مسالمت آمیز شرائط به سود ستمدیدگان رفتاری ملایمت آمیزی را در پیش گرفت. تلاش کرد با آگاهی بخشی و اندرز، شاه را به راه آورد. ده‌ها نامه مسالمت جویانه برای شاه جوان فرستاد و از او خواست سربه فرمان عدالت و قانون فرود آورد. ولی محمد علی شاه، سرمست از باده پیروزی بر رفتارهای ستمکارانه خود افزود. آخوند با بیانیه‌های

روشن‌گر چهره واقعی زورمداران را به مردم شناساند و رفتار شاه را ضد دینی خواند و به مردم هشدار داد، با کودتاگران همکاری نکنند. خراسانی، در بیانیه‌ای گویا، شاه را محارب با خدا و امام زمان خواند و کمک‌کاران به وی را در شمار لشکر یزید. و فتوا داد که مردم از کمکهای مالی به وی خودداری کنند و با همه وجود با وی بستیزند. وی در بیانیه‌ایی، خطاب به عشایر، بویژه ایل بختیاری آنان را به نبرد با شاه جائر فراخواند و سکوت و بی تفاوتی را در حکم همکاری با ستمکاران خواند. ۳۷ بیانیه‌های شورانگیز آخوند، هزاران مجاهد و شهادت طلب را به صحنه آورد و کسانی چون ستارخان و باقرخان، که همواره گوش به فتوای مجتهد خود داشتند، ۳۸ در رأس سپاهی بزرگ راهی تهران شدند و در نبردی جانانه راه را بر استبداد و خشونت بستند و مجلس شورا را دوباره سامان دادند. به گزارشی، آخوند خود نیز در نظر داشت برای استقرار مشروطیت روانه تهران گردد که با رسیدن خبر سقوط شاه و پیروزی مشروطه طلبان از رفتن منصرف گردید. ۳۹

۴. موضع‌گیری در برابر مطبوعات فتنه انگیز

از سالها پیش از مشروطه، جریان غرب‌زدگی در ایران پا گرفته بود. قانون اساسی مشروطه، قانونی دینی بود و این افراد که به تعبیر آخوند «عشاق آزادی [به شیوه] پاریس ۴۰» بودند، جامعه‌ای به آن سبک را آرزو داشتند که با وجود برنامه‌های دینی، نمی‌توانستند به اهداف مورد نظر برسند. از طرفی، فضای مذهبی جامعه بدانان اجازه نمی‌داد آشکارا با احکام دین بستیزند، از این روی تلاش می‌کردند که ذهن نسل نوحاسته را نسبت به آن بدبین سازند و در اجرای احکام حیات بخشی چون قصاص و حدود، تردید افکنند و با قلم پردازی و با استفاده از ادبیات جدید و روز پسند آن را نوعی خشونت بنمایانند. در دوره مشروطیت، دو حزب در جمع مشروطه طلبان پا گرفت. حزب دموکرات و حزب اعتدالیون. در حزب دموکرات که بیش‌تر افراد تندرو در آن حضور داشتند، افراد متمایل به غرب، بیش‌تر دیده می‌شدند جریده ایران نو، ناشر افکار دموکراتها، در شماره ۱۲۱، در مقاله‌ای به امضای آقای «نیش» ۴۱ احکام قصاص را به استهزاء گرفت و آن را غیرقابل اجرا دانست. این نوشته در جامعه اسلامی ایران بازتابی گسترده یافت. مؤمنان و عالمان دین، آخوند را در جریان واقعه قراردادند و از وی درباره حکم شرعی توهین کنندگان به آیین اسلام استفتا کردند. آخوند شتاب نورزیده و بدون تحقیق درباره عاملین آن حکم صادر نکرد، بلکه درخواست کرد که جریده ایران نو را برایش به نجف بفرستند:

«جناب مستطاب حجة الاسلام بهبهانی و سایر آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم. به موجب مکاتیب متکثره واصله در شماره ۱۲۱ جریده ایران نو حکم قصاص را خلاف سیاسی و حکمت شمرده به آیه مبارکه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ۴۲ که حکما و فلاسفه غیرمسلمان هم به حکمت‌های مودعه در آن کریمه مبارکه اقرار و به فهم آن افتخاردارند استخفاف نموده. البته چگونگی را اعلام بلکه عین همان شماره را عاجلا ارسال دارید تا در صورت صدق حکم الهی به عموم مسلمین اعلام شود ان شاء الله. «۴۳»

این نامه برای سید عبدالله بهبهانی فرستاده شد و بهبهانی آن را به میرزا محسن خاتون آبادی برادر صدرالعلما داد تا به مستشارالدوله برساند. برروی پاکت جمله «فوری خصوصی» قید شده بود. ۴۴ این جریده به نجف فرستاده شد و روزنامه نجف آن را به چاپ رساند و با برهان و منطق، به آن پاسخ گفت. ۴۵ جریده دره النجف نیز به طور مفصل مقاله را مطرح و فصل به فصل از نگاه دینی و اجتماعی، آن را به بوته نقد گذارد و به همگان نمایاند که فلسفه قصاص نه انتقام و تشفی که حیات اجتماعی جوامع بدان بسته و موجب سلامت فرد و جامعه است. ۴۶

با این حال، مردم بر خواسته خود پافشاری کردند و خواستار برخورد آخوند با توهین‌کنندگان به شریعت شدند. شواهد نشان می‌دهد که آخوند خراسانی برای مجازات نویسنده دستور صادر کرده و نیز برای راه بستن بر فتنه گری و نشر مطالب گمراه کننده خواستار نظارت بیش‌تر بر مطبوعات شده است. به متن اصلی نامه آخوند دست نیافتیم. ولی نامه‌های دیگری در دست است که آخوند از این که از اجرای حکم به وسیله مستبدی انقلابی نما جلوگیری شده، شکوه کرده است:

«محض غرض شخصی و یا به داعی ابقاء دو دستگی و عدم اتحاد کلمه ملیه، حتی با حکم داعیان هم ممانعت ورزند و حتی از انتشار احکام صادره از این خادمان شرع انور درباره جریدتین شرق و ایران نو و غیره هم به پارتی جلوگیری کنند و محض عدم خروج قشون اجانب از مملکت، این که قریب به فعلیت بود، این انقلاب متعاقبه را برپا و هر روز فساد جدیدی احداث نمایند.» ۴۷

و نمونه دیگر از موضع آخوند در برابر فتنه انگیزیهای مطبوعاتی بدین شرح است:

در اوج پیروزی مشروطه طلبان روزنامه حبل المتین به مدیریت سید حسن حبل المتین مقاله‌ای تحریک کننده علیه علما و بزرگان دین منتشر ساخت و در لوای نوطلبی، مطالب و سخنهای فتنه انگیز در جامعه می‌پراکند. این نشریه در شماره ۶۶ رجب ۱۳۲۷، مقاله‌ای تحت عنوان: «إذا فسد العالم فسد العالم» منتشر کرد. نویسنده مقاله نورالدین فرزند سید اسدالله خرقانی بود. وی ضمن ستایش از نظام پادشاهی ایران، علیه مسلمانان صدراسلام، دست به اراجیف پراکنی زده بود. و عربهای مسلمان را سوسمارخوار و بی لیاقت خوانده و علیه آخوند ملاقربانعلی زنجان، از مجتهدین پارسا، ولی مخالف با مشروطه، سخنان سخیفی بر قلم جاری ساخته بود. ۴۸ این مقاله، خشم مؤمنان را برانگیخت و مردم مسلمان از این که می‌دیدند در لوای دفاع از ناسیونالیسم و ایرانی گری، تاریخ و تمدن اسلامی آشکارا در سرزمین اسلام مورد حمله قرار می‌گیرد، سخت نگران شده بودند. علما، جریان را به آخوند مخابره کردند. آخوند در این باره به کارگزاران مشروطه هشدار داد و پاسداشت کیان اسلام و عظمت مسلمین و احترام علمای پارسا را وظیفه همه شمرد. به گزارش ملک‌زاده:

«پس از قرائت تلگراف آیت الله خراسانی و شکایات جمعی از روحانیون مقاله فوق در هیأت مدیره و شکایات رسمی به مقامات قانونی روزنامه حبل المتین برای همیشه توقیف و مدیر آن سید حسن برای دوسال محبوس گردید. ۴۹»

۵. اهمیت به جایگاه مجلس و نمایندگان

بنیان‌گذاری مجلس از مهم‌ترین دستاوردهای مشروطه بود. آخوند، به مجلس بسیار اهمیت می‌داد و از نقش کلیدی نمایندگان اطلاع دقیق داشت. از این روی، هماره به مردم سفارش می‌کرد در گزینش وکلای مجلس دقت کنند و از انتخاب افراد دین‌گریز و متهم به فساد عقیده و نیز صاحبان زور و زر و تزویر برای نمایندگی مجلس بپرهیزند. آخوند در طی نامه‌های روشن‌گر به مردم آگاهی داده که سرنوشت خود را باید خود بسازند، از بی تفاوتی بپرهیزند و در صحنه حضور داشته باشند و در گزینش نمایندگان خود برای مجلس دقت کنند. خراسانی در یکی از بیانیه‌های خود پس از لزوم بصیرت و دقت در گزینش نمایندگان شایسته، پرهیز از گزینش افراد ناشایسته را مایه سعادت مملکت و انتظام دین و انبای ملت می‌شمرد:

«و چون مفتاح سعادت مملکت و انتظام امور دین و دنیای ملت، فقط منحصر به حسن انتخاب و بالعکس اساس تمام خرابیها هم منتهی به سوء انتخاب است، لهذا دقت کامله در اهمیت منتخبین برای چنین مقام رفیع و امین بودن آنها بر دین و دنیای مسلمین، از اهم تکالیف اسلامی است و دراین باب و تجافی عقلا و متدینین مملکت از دخول در امور انتخاب و تفویض این امر خیربه مردمان بی مبالات در دین و متهمین به فساد عقیده و حاکمیت بر امور مسلمین را به غیر امین در دین و دنیا واگذاردن بزرگ‌ترین معانده با صاحب شریعت مطهره، علیه و آله افضل الصلوات والسلام و خصومت با امام زمان، ارواحنا فداء، و بالاترین عداوت به دین اسلام و خیانت به مملکت و ملت اسلامی و حوزه مسلمین است. ندامت بعد هم سودی نخواهد داشت و خودکرده را تدبیر نخواهد بود وما علینا الاّ البلاغ المبین وقد ادیناً ما علینا. ۵۰»

۶. روی برگردانی از مشروطه طلبان تندرو

مبنای آخوند در مبارزات عدالت خواهانه و ضد استعماری، حرکت در قانون و حدود شریعت بود. بر این نظر بود که نهضت باید بر محور اسلامیت و تعادل پیش برود و حرکت به دست تندروان نیفتد و عرض، مال و جان مسلمانان در غوغای انقلابی گری پایمال نگردد؛ چه در آن دوره کسانی بودند که هیچ گونه حرکتی را علیه جنبش مشروطه تحمل نمی‌کردند و خواهان مقابله و شدت عمل با مخالفان مشروطه بودند. این کسان به سادگی علیه دیگران زبان

به انتقاد می‌گشودند و چه بسا در گفت‌وگوها و برخوردها، آبرو و عرض شخصیت‌های بزرگی بر زمین ریخته می‌شد. در این میان، بدخواهانی نیز بودند که همه توان آنان در ایجاد تفرقه و فتنه انگیزی بین گروه‌های مسلمان، دست‌اندرکاران و مشروطه، رهبران و مجتهدان بزرگ، به کار گرفته می‌شد طرفداران رژیم قاجار سخت در تکاپو بودند تا علما را به هم بدبین سازند و با تضعیف رهبران مشروطه بویژه آخوند و ملاعبدالله مازندرانی، ۵۱ صحنه را به سود خود دگرگون ساخته و مردم را از حرکتی که در پیش گرفته‌اند، پشیمان سازند. در این میان استفاده خود را نیز ببرند. ۵۲ و چه کاری از این ویران‌گتر که گروهی از روحانیان و علما را علیه گروهی دیگر به بهانه‌های مختلف برانگیزانند.

آخوند از درایت و سعه صدر شگرفی برخوردار بود و تلاش داشت به جای طرد مخالفان، آنان را جذب کند و دیگر آن که اختلاف خود را با آنان، اصولی نمی‌شمرد و از باب اشتباه در مصداق (و به تعبیر دیگر: امور جزئی) به حساب می‌آورد و یاران را از طعنه و عیب جویی مخالفان باز می‌داشت.

در این باره نمونه‌هایی را می‌توان ارائه داد که در این جا، به دو نمونه بسنده می‌شود:

الف. در شهر نجف روزنامه‌ای به نام نجف، به وسیله یکی از هواداران مشروطه منتشر می‌شد. نامه‌ای از مدیر این روزنامه به دست آمد که در آن سفارش شده بود برای بازکردن راه مشروطه، می‌بایست شماری از علمای مخالف مشروطه، از میان برداشته شوند. آخوند خراسانی از ماجرا آگاه شد و به سرعت در برابر آن واکنش نشان داد و خواستار بازداشت و محاکمه مدیر نشریه نجف شد. در یکی از اسناد دولت عثمانی در محرم ۱۳۲۸ ق. در این باره آمده است:

«به وزارت داخله. نامه مدیر روزنامه نجف، شیخ حسین، مبنی بر این که تأسیس مشروطیت در ایران، با از میان برداشتن بعضی از مجتهدان میسر خواهد شد و این کار باید به وسیله چند فدایی و یا با ارسال اسلحه گرم از بوشهر، که توسط دوستانش در بوشهر توسط وی صورت خواهد گرفت، این کار را انجام خواهد داد، به دست افتاده است. با مراجعه مجتهد ملاکاظم خراسانی، مدیر (جریده) شیخ حسین از سوی عدلیه توقیف شده است و در حال بازجویی است.» ۵۳

ب. سید حسن تقی زاده نماینده تبریز در مجلس شوری، از سوی آخوند رد صلاحیت و از مجلس اخراج شد. وی در حوزه علمیه تبریز درس خوانده بود و لباس آخوندی بر تن داشت. کم کم، بر اثر نشست و برخاست با غرب‌زدگان و مطالعه کتابهای روشنفکرانی چون ملکم، طالبوف و آخوندزاده، به اندیشه‌های غیر دینی و فرهنگ غربی گرایش پیدا کرد. و نجات کشور را در فرنگی شدن می‌دانست و آن را پنهان نمی‌کرد. پیوند نزدیک وی با سفارت انگلستان که جای تردید نیست. در شعبان ۱۳۲۴ قمری مردم تبریز در قونسول‌گری انگلیس یک هفته متحصن شدند. تقی زاده در این باره می‌گوید:

«در این یک هفته مردم به قدرده سال پیشرفت کردند و در مدرسه قنصلخانه تربیت شدند.» ۵۴

تقی زاده با انجمن تبریز ارتباط نزدیک داشت. این انجمن که افراد تندروی در آن عضو بودند، در تبریز بلوا آفرینی می کرد. و میرزا حسن مجتهد که بیشترین رأی را برای احراز نمایندگی مجلس به دست آورده بود، با هوچی گری این انجمن به عنوان مخالف مشروطه از شهر اخراج گردید و نیز با مانع تراشی تندروها و اعضای این انجمن، ثقة الاسلام تبریزی (۱۳۳۰) نتوانست به مجلس برود و در مقابل، تقی زاده که شرایط لازم را برای نمایندگی مجلس نداشت، به مجلس راه یافت. ۵۵. چنانکه ثقة الاسلام تبریزی در یکی از نامه های خود، پرده از لایه های پنهان پشت این ماجرا بر می دارد و می نویسد:

«چرا نمی پرسند اشخاصی که نه تبریز را دیده بودند و نه کسی اسم آنها را شنیده بود به چه علت وکیل می شوند و کدام قوه خفیه مروج آنها می شود اشخاصی که شرائط انجمنی نداشتند که از جمله صاحب ملک بودن بود، به چه دلیل مدتی وکیل انجمن شدند؟» ۵۶

کار نابایست تقی زاده پافشاری در تصویب ناتمام قانون اساسی بود؛ چه در سال ۱۳۲۴ انجمنی مرکب از تقی زاده، مشاورالملک، امین الضرب، حاج نصرالله تقوی و مستشارالدوله برای تدوین متمم قانون اساسی تشکیل شد. این کمیسیون، متنی را براساس قانون اساسی بلژیک، در دستور کار گرفت و برای جلوگیری از بدگمانی های مردم به این کار، مقرر کرد که شماری از علما آن را اصل به اصل بررسی کنند و موارد مخالفت آن را با اسلام اعلان دارند. ۵۷.

تقی زاده، در پی آن بود که تصویب قانون به دلخواه وی پیش برود و بدون دخل و تصرف، همان قانون اساسی بلژیک، مبنای کار قرار بگیرد. از این روی، از هواداران خود در تبریز خواست با تجمع در تلگرافخانه از نمایندگان بخواهند قانون را به سرعت تصویب کنند. این کار انجام شد. عده ای در تبریز در تلگرافخانه جمع شدند و در تلگرافی به تهران، خواستار اجرای قانون اساسی گردیدند که به ادعای آنان در کمیسیون کار آن تمام شده است. ۵۸. در حالی که علمای دوران پیش بر آن بودند که باید این قانون مورد ارزیابی و تصویب مجتهدان و حجج اسلام قرار گیرد و فضا سازیها مانع از بررسی همه جانبه آن نگردد. سرانجام شیخ فضل الله نوری، اصلی را به متمم قانون اساسی افزود، که بر مبنای آن، باید پنج نفر از علما بر مصوبات مجلس نظارت داشته باشند و مواردی را که با شرع مخالفت دارد، رد کنند. این اصل، که دست غرب گرایان را می بست و تضمین اسلامیت مصوبات مجلس بود، با مخالفت شدید غرب گرایان روبه رو گردید. گروه تقی زاده می گفتند که قانون اساسی نیازی به تصویب این اصل ندارد. یحیی دولت آبادی که در پاره ای از کارها با آنان هم فکر بوده اعتراف می کند:

«در مجلس شورای اول، فرقه نافذی بود از تندروان که با وجود اقلیت بودن در هر کار مداخله نموده رشته امور را به دست خود گرفته بودند پیشقدمان آن فرقه چند نفر بودند که از آنها بود آقا سید حسن تقی زاده. وی، پس از خرابی مجلس در سفارت انگلیس متحصن و در تحت حمایت انگلستان به اروپا رفت. «۵۹

سرانجام بر اثر پای فشاری شیخ فضل الله و دیگر علما، کارشکنیهای تقی زاده به جایی نرسید و قانون اساسی تصویب شد. سفارت انگلیس عقب نشینی تقی زاده را تاکتیکی و برای به دست آوردن موقعیت بهتر خواند و اظهار امیدواری کرد که پس از به قدرت رسیدن روشنفران، این اصل ملغی گردد.

سر اسپرنیک رایس، وابسته سفارت انگلیس، پس از شنیدن سخنان نماینده‌ای از تبریز در مخالفت با اصل متمم و نظارت علما، نوشته است:

«آزادیخواهان می‌دانند که دست کم تا چندسالی نمی‌توانند علناً خصم را مورد حمله قرار دهند؛ از این رو، امتیازات بزرگی به روحانیون داده‌اند و احترام اغراق آمیزی نسبت به هیأت علما نشان می‌دهند. نتیجتاً ماده اضافی که در بالا به آن اشاره شد با همین روح آشتی جویانه و با وجود مخالفت مصمم نمایندگان تبریز به ریاست تقی زاده و میرزا فضل علی آقا مجلس به آن رای داد. به طوری که حوادث بعدی ثابت کرد این شاهد یعنی تصویب این ماده در واقع یک اقدام مدبرانه سیاسی بزرگی تشخیص داده شد. بدیهی است به محض این که آزادیخواهان زمام امورا به دست بگیرند مسلم است این ماده کهنه پرستانه به طور دایم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت. «۶۰

فتنه انگیزیهای تقی زاده، ادامه یافت. هیچ فرصتی را برای به کرسی نشاندن اهداف خود از دست نمی‌داد. روزنامه ایران، ارگان دموکراتهای مجلس، در اختیار وی بود. در مجلس دوم بر دامنه فتنه انگیزیهای وی افزوده شد. ثقةالاسلام تبریزی، در پشت همه فتنه‌ها و برنامه‌های ضد دینی، دست سیاه تقی زاده را می‌دید و آشکارا کژرویهایی وی را به مردم گوشزد می‌کرد و بدون پرده پوشی وی را طرفدار انگلیس می‌نامید ۶۱ ثقةالاسلام مورد خشم هواداران تقی زاده قرار گرفت. آنان افشاگریهای وی را برنمی‌تابیدند؛ از این رو به تخریب شخصیت وی در میان مردم پرداختند. ثقةالاسلام در انتظار مردم متهم به مشروطه ستیزی شد. ایادی تقی زاده درباره وی نوشتند وی قصد نفاق دارد و برای بدبین کردن علمای نجف علیه تقی زاده به آنان نامه می‌نویسد.

شیخ محمود برادر ثقةالاسلام، که در نجف درس می‌خواند در نامه‌ای که به وسیله زوار عتبات به ایران فرستاده، از فتنه‌انگیزیها و تحریف‌گریهای ایادی تقی زاده در تبریز و در نجف پرده برمی‌دارد، از جمله می‌نویسد:

«پریروز یکی از آقایان نجف، که با مخلص ربط خاص دارد راپورت داده بود قریب به این مضمون که: پارتی تقی زاده در تبریز بالا گرفته است خواهانش در تخریب و تضییع و نفوذ حضرت آقای اخوی، روحی فدا، خیلی می‌کوشند. شهرت داده‌اند که: فلان کس برخلاف مشروطیت مشی می‌کند و بین سردار ملی و ایالت را به هم می‌زند، حتی بعضی مطالب جعلی را کتبا و تلگرافا به طهران رسانده‌اند و ذهن حضرت وزیر جنگ را مخدوش

کرده‌اند. شخصی از تبریز بعضی مطالب را علیه حضرت آقا، محضر حضرت آیه الله خراسانی، دام ظلّه، نوشته و برای اثبات مطلب خود، مکتوب حضرت سپهدار را هم در جوف گذاشته بود. «

شیخ محمود در ادامه نامه افزوده است:

«اگرچه تاحال وجود مقدس حضرت خدایگانی، روحی فداه، را با تراکم آن همه شدائد و اعادی، خداوند عالم و نظر مقدس حضرات انوار طاهره، سلام الله علیهم، حفظ فرموده است، ولی انسان نباید از سدّ راه صدمه هم غفلت نموده و کوشش ننماید. این جوان مغرور، تیشه به ریشه اسلام می‌زند، خداوند ان شاء الله علاجش فرماید. مثلاً این نادان با ملت ایران، مضمون این شعراست:

اعلمته الرمايه كل يوم فلما اشتد ساعده رمانی ۶۲

هرروز به وی تیراندازی آموختم چون بازوانش سخت شد، به من تیرانداخت.»

تقی زاده با ستارخان نیز میانه‌ای نداشت. ستارخان از مراجع نجف حرف شنوی داشت. پس از فتح تهران، ستارخان پیش از زمانی که در تبریز به سر می‌برد، به فتنه گریها و اسلام ستیزیهای تقی زاده پی برد. از این رو ستارخان و باقرخان طی نامه‌ای به عضدالملک خواستند چند نفر از جمله تقی زاده از مملکت تبعید و دور نگه داشته شوند. ۶۳

تا آن که کمیته مجازات در دوره مجلس دوم شکل گرفت ۶۴ و سران آن که فعالیتهای پنهانی داشتند، کشتن مخالفان خود را در دستور کار قرار دادند. سیدعبدالله بهبهانی و سید محسن صدرالعلما نخستین هدف بودند. این ترورها، ضربه سنگین بر اسلام خواهان وارد ساخت؛ چه بهبهانی از مردان قدرت‌مند و کارساز مجلس بود، دغدغه اسلامیات قوانین داشت. و غالب اوقات وی در مجلس سپری می‌شد و نظارت و حضور مداوم وی در صحنه، موجب نگرانی تقی زاده بود. از این روی علیه وی شایعه‌ها پراکندند. ترور شخصیت بهبهانی نیز نتوانست، از جایگاه معنوی وی در میان مردم بکاهد؛ از این روی وی را کشتند.

تقی زاده از بنیان‌گذاران حزب دموکرات، متهم به قتل شد. نام وی در این ماجرا بر سر زبانها افتاد و عبارت «تقی زاده گفت و شقی زاده کشت» مربوط به ماجرای قتل بهبهانی است. ۶۵

پس از این ماجرا، گزارشهای گویا و آگاهی بخشی در فساد مسلک سیاسی تقی زاده به علمای نجف رسید. آخوند در اطراف نامه‌های رسیده به دقت مطالعه می‌کرد و جوانب کار را می‌سنجید. وی تشخیص داد که وجود این جوان شهرت طلب، فتنه‌انگیز و دین‌ستیز تبریزی در مجلس برای ایران و آذربایجان، جز زیان چیزی دربر ندارد. از این روی، در بیانیه‌ای به طور آشکارا حکم کرد، مسلک سیاسی تقی زاده فاسد است و وی باید مجلس شوری را ترک کند. ۶۶

در بیانیه دیگر آخوند با اشاره به دور نگهداشتن تقی زاده از ایران آمده است:

«... و عشاق آزادی پاریس را قبل از آن که تکلیف اللهیه عز اسمہ درباره آنها طور دیگر اقتضا کند، به سمت معشوق خود رهسپار و خود و ملتی را آسوده و این مملکت ویرانه را به غم خوارانش واگذارند. «۶۷»

۷. توصیه به رفتار انسانی با مخالفان مشروطه

جنبش مشروطه در کنار موافقان، مخالفان سرسختی داشت. عده‌ای از مخالفان تنها با زبان و قلم اندیشه و عملکرد مشروطه طلبان را نقد می‌کردند، ولی شماری دیگر دست به سلاح بردند و خون هزاران نفر را در تهران و تبریز بر زمین ریختند. مجلس شوری را به آتش کشیدند. رفتار پر از مهر خراسانی به عنوان رهبر معنوی جنبش مشروطه در برابر مخالفان آن شکوه ویژه داشت. آخوند پس از پیروزی به کارگزاران دولت توصیه می‌کرد، با مخالفان مشروطه تا آن جا که دست به سلاح نبرده‌اند و خونی نریخته‌اند، با مدارا برخورد کنند. وی تلاش داشت، اختلاف دیدگاه‌های فکری و سیاسی درباره مشروطه و قانون به نزاع و تشنج نیانجامد و راه تفاهم میان جریانهای متعارض اسلامی بسته نشود.

خراسانی حکیم و اهل انصاف بود، رفتار افراد را در ترازوی نقد قرار می‌داد و سره را از ناسره جدا می‌ساخت. میان کسانی که از سر انجام وظیفه و تکلیف با مشروطه مبارزه کرده بودند با معاندان و بدخواهان تفاوت می‌گذاشت و همه را یکسان نمی‌دید.

آخوند پیش بینی می‌کرد که پس از پیروزی مشروطه طلبان بر مستبدین، عدالت و آزادی جای خود را به خشونت بدهد و بویژه بازماندگان کسانی که در تهران و تبریز به دست سربازان محمدعلی شاه کشته شده‌اند دست به انتقام برند و خون را با خون بشویند. و همدلی و برادری برای حل مشکلات، جای خود را به ترس و تجاوز و تحقیر و قتل بسپارد. در هنگامه انتقام، آن هم به نام انقلابی‌گری، نه فریاد کسی به کسی می‌رسد و نه کسی گوش به فرمان عدالت می‌سپارد از این روی، آخوند هوشیارانه در تلگرافی به ناصرالملک نایب السلطنه، ضمن قدردانی از مجاهدتها و رشادتهای مجاهدین و علمای دین در احیای مجلس، به دولتمردان هشدار داد که مبدا استبداد به گونه‌ای دیگر سر برآورد و زحمات مجاهدان و علمای دین برباد رود. وی در همین تلگراف از پاره‌ای تندرویهای انجام گرفته به دست مجاهدان انتقاد کرد.

آخوند با تأکید بر ضرورت عفو عمومی، دولتمردان جدید را از اعمال هرگونه خشونت درباره مخالفان مشروطه بازداشت و درخواست کرد افرادی که در این ماجرا گرفتار شده‌اند آزاد شوند؛ چه با رعایت قانون و برادری در میان مردم، دلها به همدیگر نزدیک شده و زمینه اختلاف و دشمنی و کینه جویی از میان می‌رود.

او، به سیره رسول خدا(ص) در فتح مکه و به سیره امیرالمؤمنین(ع) در فتح بصره اقتدا کرد و پس از پیروزی در مشروطه، رأیتِ «الیوم یوم المرحمه» را برافراشت.

مشرکان مکی، سالها با اسلام به رویارویی برخاستند و خون مسلمانان را ریختند و بدنهای شهیدان را مثله کردند. در سال هشتم هجری مکه به وسیله سپاه اسلام فتح شد. برخی از رزمندگان مسلمان شعار انتقام «الیوم یوم المرحمه» سردادند و مشرکان نیز در انتظار مجازاتی سنگین بودند که به فرمان پیامبر عفو عمومی اعلام شد و فرمود «الیوم یوم المرحمه» جای شعار انتقام، شعار عفو بدهید. در آن روز، به جز چند نفر از مفسدان و خبیثان بقیه آزاد شدند. ۶۸ و نیز امیر مومنان(ع) پس از آن که بر شورشیان بصره و طلحه و زبیر پیروز شد همه را عفو کرد. نه از آنان اسیر گرفت و نه به دنبال فراری رفت و نه زخمیها به شمشیر انتقام کشته شدند. سران فتنه چون عبدالله بن زبیر و مروان و دیگران که در اختیار بودند، مورد عفو کریمانه حضرت قرار گرفتند و امالمومنین عایشه نیز با احترام به خانه خود در مدینه بازگردانده شد. ۶۹

آخوند نیز به رزمندگان سفارش کرد: پس از اعاده مشروطه به سیرت پیامبر و امام علی اقتدا کنند و عفو و گذشت کریمانه را درباره شکست خوردگان در پیش گیرند. بر نیروهای رزمنده و مسلح خود دقیقا نظارت کنند و کارها به دست خردمندان سپرده شود. مال افراد غارت نشود و جانها در امان باشد و زنان و کودکان به هراس نیفتند. و به جز کسانی که به دست آنان کسی کشته شده است، کسی از دستگیرشدگان کشته نشود و اگر قرار است مجازاتی در حق سران مخالف اعمال گردد، به تبعید آنان بسنده شود تا از دسترس دور شوند، تا کسی را علیه نظام نوپای مشروطه نیاغالانند. متن این پیام به این شرح است:

«مجلس محترم، عالی جنابان مستطابان اجلّ اشرف وزیر جنگ و وزیر داخله، عموم سرداران عظام ملیّ، دامت برکاتهم. بحمدالله این موفقیات الهیه عزّاسمه اعظم موجبات شرف تاریخی و حیات ملی است. لکن با کمال تحفظ از مداخله هنگامه طلبان فتنه جو و تحذّر از افساد دشمنان دانا و دوستان نادان و مراقبت کامله از حفظ اتحاد کلمه سرداران عظام و تمام طبقات، معلوم است رفع وحشت و جلب قلوب رمیده، خصوصا در چنین حال، که دشمن خارجی حاضر و اندک انقلاب را مترصد است اهمّ وظایف ممالکت داری و رفتار حضرت سید الانبیاء و سردار اوصیاء، صلوات الله علیها وآلهمما الطاهرین، بعد از فتح مکه و بصره و سرمشق امراء اسلام و محض سکونت مملکت، چنانکه سابقا هم عرض شده، لازم است که نسبت به ما عدای مباشرین اتلاف نفوس و اموال از کلیه مخالفین با اساس قویم مشروطیت به عفو عمومی و اغماض از سرگذشت گذشته اعلان شوند و چنان چه باز هم از افساد بعضی مواد ایمنی نباشد جز تبعید به محلی که مسلوب الاثر شوند، مجازات دیگری نشوند ان شاء الله تعالی» ۷۰

مخالفان مشروطه به سعه صدر آخوند در برخورد با عموم طلاب و مردم با هراندیشه و تفکر اذعان کرده‌اند. که در این جا به چند نمونه بسنده می‌کنیم.

× آیت‌الله زنجانی می‌گوید:

«پدر همسر مرحوم آقای مفتاح همدانی، مرحوم آقا حیدر، از مشایخ علمای همدان بود. من او را درک کردم، پیرمردی بود. در ذهنم است که او از مخالفان مشروطه بود؛ یعنی فکرا معتقد به این چیزها بود. خود او می‌گفت: مرحوم آخوند با طلبه‌ها خیلی نرم و عاشقانه مشی می‌کرد.» ۷۱

× محمدباقر الفت فرزند آقا نجفی تقوای دینی و سیاسی آخوند را می‌ستاید و شیوه برخورد آخوند را برای جامعه درس آموز می‌داند:

«الحق راد مردی نهایت پاکدل، شریف و ظریف است که قریب هشتاد سال از عمر خود را با کمال نزاهت و نظافت صوری و معنوی گذرانده، هرگز به کوچک‌ترین اندیشه و یا کردار ناپسند آلوده نگردیده با دوستانش رفیقی شفیق بود و درباره دشمنان و رقیبان خود جز با جوانمردی و نیک‌خواهی رفتار ننمود. در دل پاکش یک سرموی حقد و حسد یا تزویر و ریا راه نداشت سادگی و سلامت رفتار خوی طبیعی‌اش بود. نگارنده که دقایق علم اصول او را موهوم و بیهوده یافتم، تنها خصال و اخلاق و رفتار به غایت پاک و پسندیده او را می‌ستایم.» ۷۲

× امام جمعه تهران، سیدابوالقاسم، ۷۳ در مخالفت با مشروطه کوشش بسیار به خرج داد. وی داماد ناصرالدین شاه بود در انتظار مجازات شدید نیز بود. وی پس از فروکش کردن انقلاب، به قصد زیارت سوریه و عتبات وارد کاظمین شد. ولی به علت پیشینه ضدانقلابی و همکاری با مستبدین با بی‌اعتنایی مردم و کارگزاران دولت ایران در عراق روبه‌رو گردید. آخوند از سفر وی به عتبات مطلع گردید و به وی پیشنهاد کرد به نجف سفر کند و مهمان وی باشد. در یکی از گزارشها چنین آمده است:

«از قرار تحقیقات، از طرف حضرت مستطاب شریعتمدار آقای آیت الله فی الانام آقای ملامحمدکاظم خراسانی، دام ظلّه، به ایشان تلگراف شده بود که با کمال آسودگی و احترام از طریق شطِ فرات عازم نجف اشرف شوند و در خانه خود حضرت آیت الله ورود نمایند به این معنی که به کربلا هم نروند شاید در آن جا اسباب توهین برای ایشان فراهم شود.» ۷۴

× ضیاء الدین، نایب‌الصدر زنجانی (۱۳۴۸) از مخالفان سرسخت مشروطه بود. نایب‌الصدر، پس از پیروزی مشروطه دوم برای دور ماندن از مجازات مشروطه‌طلبان، راهی عتبات گردید. وی در عراق شناسایی شد و از طرف کارگزاران نظام نوپای ایران سخت در فشار قرار گرفت. ایرانیان در پی آن بودند که وی را دستگیر و محاکمه کنند. آخوند و فرزندان در صدد برآمدن تا به وی آزاری نرسد و با آسودگی زیارت خود را به انجام رسانده و به ایران برگردد. وی سرای آخوند را مطمئن‌ترین پناهگاه خود می‌دانست. از این روی به نجف سفر کرد و به آخوند پناهنده گردید «و از قرار مسموع تقصیرات او را عفو و اطمینان به او داده‌اند.» ۷۵

× اختلافهای کهنه میان دولت ایران و روسیه تزاری، کم کم این دو کشور را تا مرز رویارویی پیش برد. روسیه تهدید کرد که ایران را اشغال خواهد کرد. فضای ایران از اقدامات مرزی روسها متشنج شد. محمد علی شاه فراری که در پناه روسها زندگی می کرد، آماده بازگشت به ایران بود. عده ای از طرفداران وی، نیات درونی خود را برای بازگشت دوباره به قدرت پنهان نمی کردند. اختلافات داخلی عرصه را برای دشمن هموار ساخته بود و ترس از انتقام جوئیها به بازار آشفته داخلی دامن می زد. آخوند خراسانی، ضمن اطلاعیه ای در ضرورت مقابله با روسهای متجاوز، مردم ایران را به الفت و همدلی فرا خواند و از دولتمردان خواست که در انتقام و قصاص از مخالفان مشروطه را ببندند و با عفو عمومی از مخالفان آنان را به همکاری با نظام نوپای مشروطه امید وار سازند و دشمن را از طمع بستن به نیروهای داخلی نا امید سازند:

«امروز به حکم عقل و شرع عفو عمومی و جلب قلوب (توده مردم) لازم است البته مبادرت به اعلان آن فرموده. ۷۶»

تعامل آخوند با سید کاظم یزدی

سید محمد کاظم یزدی (۱۳۳۷-۱۲۴۷) از فقهاء نامور نجف و از شاگردان میرزای شیرازی با آخوند خراسانی رفیق و همدرس بود. ۷۷ یزدی سالها پیش از مشروطه، به همراه آخوند، از اقدامات ضد استعماری شرکت اقتصادی اسلامیة اصفهان جانبداری کرده و از مردم خواسته بودند: مهما ممکن از البسه و اقمشه خارجه متحرز باشند. و نیز در آستانه مشروطه در اطلاعیه ای مشترک با آخوند، خواستار عزل میسیو نوژ بلژیکی شده بودند. ۷۸ سید یزدی، وقتی میدان داری سکولارها و دین ستیزان را در عرصه مشروطه دید، از آن روی برگرداند. مشروطه را با این ویژگیها و با این سمت و سویی که گرفته بود، «نشر کفر و زندقه و حریت موهومه و روزنامجات ملعونه و مکاتیب خبیثه» می نامید ۷۹ با این حال، در برابر آخوند و میرزا حسین خلیل از رهبران مشروطه، موضع نگرفت. یزدی منشاء اختلاف علمای نجف را اشتباه در مصداق و شیوه سؤال و تنظیم استفتاءات مردم ایران از مراجع، درباره مجلس و مشروطه می دانست. ۸۰

با همه احترامی که سید یزدی به آخوند می گذاشت و تفاوت دیدگاهها را اشتباه در مصداق و شیوه پرسشها و استفتاءات می دانست، فتنه انگیزان و بلوا آفرینانی به طرفداری از این مجتهد بزرگ، عرصه را بر آخوند و یاران وی تنگ کردند و زبان به شماتت، سب و لعن آخوند گشودند. حتی وی را تهدید به قتل کردند. چنان فضا را علیه آخوند غبار آلود کردند که آن دریای بردباری، بی تاب شد و در سر درس خود از شرائط دشوار حاکم بر فضای نجف گریست و به طلاب حوزه درس اش گفت:

«آخر نمی‌بینید که سبّ و لعن من و کلیه اهل علم چگونه در میان اراذل و جهال شیوع دارد و از آن طرف متصل شش نفر و هشت نفر از تهران برای قتل من روانه می‌شوند و از این طرف از سلطان عثمانی هم احساس مخالفت می‌شود. ۸۱»

از آن سو، سید یزدی نیز در نجف از سوی افراد تندرو و یا فتنه‌گران، مورد تهمت و افترا قرار گرفت و متهم به استبداد طلبی شد. علیه او شبنامه و اعلامیه‌هایی پخش می‌شد و در پاره‌ای از اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها تهدید به قتل شد. ۸۲ این فتنه انگیزیها و لجن پراکنیها در حالی به نام مشروطه و طرفداری از آخوند انجام می‌گرفت که آخوند، سید یزدی را از این که با مستبدان همراه باشد، کاملاً مبرا می‌دانست. آخوند به طباطبایی بسیار احترام می‌گذاشت و روابط وی با سید حسنه بود.

نمونه‌هایی وجود دارد که به روشنی گویای این معناست:

× گاه پیش می‌آمد که هنگام رفتن به درس، در بین راه با سید یزدی روبه‌رو می‌شد، خیلی با احترام و با بشاطت با او سخن می‌گفت و جویای احوال ایشان می‌شد و از وی تفقد می‌کرد.

روزی شماری از طلاب از آخوند درباره آقای طباطبایی یزدی می‌پرسند.

«مرحوم آخوند که می‌خواسته درس اصولش را بنویسد، کاغذ و قلم را بر زمین می‌گذارد و فوری می‌گوید: من از درس برمی‌گشتم (ویا به درس می‌رفتم) توی راه خدمت آیه الله طباطبایی شرفیاب شدم. جویای حال شدم و الحمدلله حال‌شان خوب بود.»

آخوند که دسته‌های فتنه‌گر را در پشت سر این ماجرا می‌دید، به طلاب جوان هشدار می‌داد مواظب باشند که همه مخالفان از سرعناد با مشروطه مخالفت ندارند، چه بسا مخالفت آنان از سر اسلام خواهی باشد. خود اینان افراد پرهیزکار باشند و بشود در پشت سر آنان نماز گزارد، گرچه در عمل و مصداق اشتباه می‌کنند. وی به روشنی به یاران و شاگردان خود می‌گفت:

«اگر ما تأیید مشروطه را بر خود لازم می‌دانیم و آقای طباطبایی هم حرام می‌داند، دو اختلاف نظر است، مثل سایر امور جزئی. معنی ندارد در اختلاف بین دو فقیه شما بیایید دخالت کنید. این جهت ندارد. این اختلاف نظری است. شما به چه مناسبت دخالت می‌کنید؟» ۸۳

آخوند در این ماجرا همان راهی را طی می‌کرد که صاحب حدائق اخباری در برابر رقیب اصولی‌اش وحید بهبهانی (۱۲۰۶) در پیش گرفت. ۸۴ به طلاب درس و دوستان خود سفارش می‌کرد احترام طباطبایی را پاس دارند. با

مشى و روش و دقتى كه آخوند داشته و احترامى كه براى علما قائل بوده، اگر در ماجراى مشروطه، كسانى به ناروا سخنى درباره طباطبائى بر زبان رانده‌اند، روشن است از حدود اختيارات و حوزه نفوذ آخوند بيرون بوده است.

× سيد هبۀ الدين شهرستانى، جريانى را نقل كرده كه به روشنى آن چه را يادآور شديد، تأييد مى‌كند. ايشان مى‌گويد:

«روزي در بيرونى مرحوم آخوند در نجف در خدمت ايشان نشسته بوديم و اين در ايامى بود كه نهضت مشروطيت در ايران شروع شده بود و ما بين علما افتراق افتاده بود. آن روز سيدى به منزل آخوند آمد و به ايشان عرض كرد من مقلد سيد كاظم يزدي هستم و مى‌خواهم با فلان كس فلان معامله را بكنم و من مهر و امضاء و اجازه سيد كاظم يزدي را براى خريدار برده‌ام، ولى چون خريدار مقلد شماست قبول نكرده و به من مى‌گويد برو و اجازه آقاى آخوند را بياور. استاد ما حرف او را قطع كرد و فرمود: برو از قول من به او بگو: آخوند گفت: اگر تو واقعا مقلد من هستى بايد مهر و امضاي آقاى سيد كاظم يزدي را روى سرت بگذاري و فوري اطاعت كنى. «۸۵»

در همين راستا، آن چه را آيت الله مشكوه اصفهاني در مصاحبه با مجله حوزه نقل مى‌كند، بسيار درس‌آموز است:

«يكى از روحانيون، خيلى نسبت به مرحوم آخوند بدبين بوده و به ايشان بد مى‌گفته است، روزى از محل اين فرد مقدارى پول براى تحويل به مرحوم آخوند به او داده بودند. اين فرد كه مريد مرحوم آقا سيد محمد كاظم يزدي بوده، سعى بسيار كرده بود كه صاحبان پول را راضى كند و پول را تحويل آقا سيد محمد كاظم بدهد. اما صاحبان پول نپذيرفته بودند و گفته بودند: ما مقلد آقاى آخوند هستيم. اين فرد پول را براى مرحوم آخوند فرستاده بود و به نحوى به ايشان داده بود كه مقدارى به وي برگرداند. مرحوم آخوند، كل پول را براى او برگردانده بود. اطرافيان مرحوم آخوند، بسيار ناراحت شده و گفته بودند: اين فرد به شما بد مى‌گويد، اكنون مى‌بايست گوشمالى مى‌شد، ولى شما تمام پول را براى وي فرستاديد. مرحوم آخوند فرموده بودند شما دو اشكال داريد: يكى اين كه چرا او به من بد مى‌گويد و ديگر اين كه چرا من به او پول داده‌ام. او كه به من بد مى‌گويد مرا مستحق بد گفتن مى‌داند من كه به او پول مى‌دهم او را مستحق پول گرفتن مى‌دانم و جزو شرائط استحقاق، محبت آخوند خراسانى نيست. «۸۶»

اين رويه آخوند با اصحاب سيد يزدي، تا روزهاى آخر عمر وي نيز ادامه داشت و حتى در روزهاى تنگ دستى آخوند كه گفته شده خانه خود را براى كاستن از مشكلات طلاب فروخته بود، از كمك به پيرامونيان مجتهد يزدي كه عده‌اى از آنان از مخالفان سياسى وي بودند، دريغ نمى‌ورزيد و به حل مشكلات اقتصادى آنان مدد مى‌رساند.

× نمونه ديگرى از احترام اين دو بزرگوار به يكديگر و رعايت شوون مرجعيت و وحدت و انسجام مسلمانان در برابر كفار:

روسیه که در پی قرار داد ۱۹۰۷ خود را در ایران فعال مایشاء می‌شمرد، در سال ۱۳۲۹ ق. ایران را تهدید به اشغال کرد. در برابر این خطر بزرگ، همدلی رهبران دینی مهم ترین عاملی بود که می‌توانست خطر را برطرف کند؛ چه این کار افزون بر اقتدار حوزه و کشور، مردم را دلگرم کرده و بر توان معنوی آنان برای مقابله با دشمن می‌افزاید. سید اسماعیل صدر از کربلا طی نامه‌ای از علمای نجف درخواست کرد، با همدیگر متحد شوند. و اختلافهای گذشته را درباره مشروطه، کنار بگذارند. عبدالرحیم محمد علی نویسنده المصلح المجاهد، در این باره گزارشی دارد که بسیار درس‌آموز است:

«آخوند، در مجلس فاتحه‌ای نشسته بود ۸۷ که این نامه [نامه سید اسماعیل صدر] را نزد وی آوردند.

آخوند گفت: «بروید خدمت آقای یزدی هم عرض کنید به آن چه امر کنند حاضریم. ۸۸»

سید کاظم در ابتدای کار، به دلیل بدبینی از مشروطه طلبان حاضر به همراهی با آنان نبود، ولی با محرز شدن خطر روسیه برای اسلام و ایران، به میدان آمد و نماز جماعت خود را تعطیل و به جمع یاران آخوند پیوست و در این باره اعلامیه مشترکی را با آخوند منتشر ساخت و تا پایان کار در کنار مجاهدان ماند. ۸۹ دولت روسیه که منافع خود را در ایجاد تفرقه در میان حوزویان جست‌وجو می‌کرد از این تفاهم و همدلی در واهمه افتاده و از نتایج این اتحاد مقدس برای آینده تسلط خود بر مسلمانان قفقاز ابراز نگرانی کرد. ۹۰»

خراسانی و شیخ فضل الله نوری

شیخ فضل الله نوری، از بنیان‌گذاران اصلی مشروطه بود و بخش بزرگی از بار جنبش و تشکیل مجلس شوری بر دوش وی قرار داشت. شیخ تا مرحله تأسیس مجلس اول با مشروطه همراه بود و بدان کمک کرد. و به تصریح خود شیخ و نیز تأیید سید محمدعلی شوشتری از معاصران شیخ، ورود آخوند خراسانی نیز به نهضت عدالتخواهی صدر مشروطه، معلول نامه نگاری شیخ به علمای نجف بوده است. ۹۱ با پایمردی شیخ فضل الله نوری، پیشنهاد هیأت نظارت بر قانون اساسی در متمم قانون گنج‌انیده شد. این پیشنهاد، با استقبال آخوند روبه‌رو گردید و ماده ابدیه نامیده شد. ۹۲

میان آخوند و شیخ فضل الله نوری از دوره شاگردی آن دو در نزد میرزا، دوستی پایداری وجود داشت و بویژه دوستی میان آن دو در سالهای آغاز جنبش مشروطه، موجب غبطه دیگران بود ۹۳ شیخ پس از درگذشت فاضل شریانی، از مرجعیت آخوند جانبداری کرده است و به گزارشی موثق، میرزای شیرازی، کفایه آخوند را برای ارزیابی به شیخ فضل الله نشان داد و شیخ ارزش علمی آن را ستود و آخوند نیز متقابلاً بر دانش والای نوری ارج می‌نهاد. ۹۴ اختلاف میان آخوند و شیخ چنانکه غرب‌زدگان می‌نمایانند، ۹۵ نبرد بر سر قدرت نبود. عمده تعارض بر سر تشخیص

موضوع و روشن بودن هدف و یا کارنامه شماری از دست اندرکاران مشروطه و نمایندگان مجلس بود. افزون بر این تفاوت در دیدگاه‌های فقهی و فکری میان آن دو مجتهد را در قانون گذاری ۹۶ نیز از نظر نمی‌توان دور داشت.

انحرافات مشروطه طلبان در نظر شیخ، وی را واداشت که در برابر مشروطه بایستد و آن را اصلاح ناپذیر قلمداد کند و مبارزه با آن را وظیفه خود بشمرد.

شیخ فضل الله نوری، برای تکمیل قانون اساسی ۹۷ و جلب پشتیبانی مردم به حرم عبدالعظیم مهاجرت کرد و جمع درخور توجهی از علمای تهران و شهرستانها با وی همراه شدند. و ۹۸ سید محمد کاظم یزدی نیز، که بر همین دیدگاه بود، به حرمت مشروطه فتوا داد.

آخوند که به وسیله نمایندگان و شاگردان و فرزندان خود با ایران در ارتباط بود، به آینده مشروطه و مشروطه طلبان خوش بین بود. و بر آن بود که مجلس موجود و مستقر در بهارستان می‌تواند مجری قوانین اسلام باشد و ریشه‌های ستم و بیدادگری را بسوزاند. و همه احکام عرفی صادره از نمایندگان مجلس و تأسیس نهادهای جدید، همه، در راستای استقلال کشور و حفظ بیضه اسلام است و بس. ۹۹

آخوند حمایت از مشروطه را واجب دانست و مخالفت با آن را در ردیف همکاری با جیش یزید و در حکم محّاده با امام زمان شمرد.

آخوند هیاهوی مخالفان مشروطه را در (در خطر قرار گرفتن دین و بازگشت استبداد) توطئه مستبدین خواند که با اغوای افراد ساده دل، سعی دارند ذهن مردم را از مشروطه منحرف و دولت و مجلس را به سقوط بکشانند.

از آن سو، مخالفت شیخ فضل الله با مشروطه و مجلس نیز به خاطر مسائل شخصی نبود و از اخلاص و دلسوزی وی نسبت به اسلام و کشور نشأت می‌گرفت.

شیخ میان برخی از مصوبات مجلس مشروطه با مبانی دین تعارض می‌دید و سکوت مجلس در برابر آزادیهای بی حد و مرز جرائد و کهنه شمردن احکام دین به وسیله روزنامه‌ها را برخلاف آئین نامه مجلس می‌شمرد و بر این نظر بود که مشروطه از مسیر خود، که عدالت طلبی و اسلام خواهی بوده، منحرف شده و فساد و تباهی در بدنه آن نفوذ کرده است.

شیخ اصرار داشت هنوز که ریشه‌های مفسد استوار نشده، باید آنها را اصلاح کرد و گرنه فردا دیراست.

آخوند و دیگر رهبران مشروطه، منکر نابسامانیهای موجود نبودند و به صراحت از وجود استبداد در میان مشروطه طلبان و وجود رشوه در میان کارگزاران نظام انتقاد می‌کردند ۱۰۰ ولی می‌گفتند: بخش بزرگی از مشکلات راه، از

کارشکنیها و آتش افروزیهای طرفداران محمدعلی شاه برمی خیزد. و وجود شورشهای پیاپی در سرتاسر ایران علیه مشروطه را شاهد می‌آوردند.

خراسانی، خوش بین بود، آینده را تیره و تاریک نمی‌دید و بر این نظر بود که اصلاحات به تدریج انجام می‌گیرد و مشکلات راه کم کم دامن بر می‌چینند و با کارشکنی بردامنه دشواریها افزوده می‌شود و علما در صورت همکاری و امر به معروف و نهی از منکر خواهند توانست حکومت را به سوی صلاح هدایت کنند و در پرتو آن، به احکام و شرائع دین جامه عمل پوشانند و تمامیت ارضی ایران را در سایه قانون و تشکیل مجلس حفظ کنند.

آخوند بر این نظر بود که با تدبیر، پشت کار داری و برادری و همدلی، می‌توان فتنه‌ها را مهار کرد و نهضت را به سمت اسلامیت پیش برد به قدر مقدور، مردم را هدایت و عدالت نسبی برقرار کرد.

آخوند بر این نظر بود که مفاسد در حکومت استبداد ده برابر دوره مشروطه است و بازگشت به گذشته، دفع فاسد به افسد است:

«و به تجربه و تدقیقات صحیح مبرهن شده که نه عشر تعدیات دوره استبداد در دوره مشروطیت کم‌تر می‌شود و دفع افسد و اقبح به فاسد و به قبیح واجب است.» ۱۰۱

از آن طرف، شیخ فضل الله به هدف اصلاح مجلس به عبدالعظیم مهاجرت کرد تا با تحصن در آن جایگاه معنوی، بسان دوره اول مبارزه، بتواند توجه حوزه و مردم را به این امر مهم جلب کند. تحصن کنندگان طی تلگرافی علت تحصن خود را طغیان زناده و تزلزل دین در جامعه اعلام کردند. ۱۰۲

سید محمد طباطبایی و جمعی دیگر برای گفت و گو به عبدالعظیم رفتند. شیخ فضل الله نوری سه پیشنهاد ارائه داد: ۱. نمایندگان مجلس باید صالح باشند. ۲. قوانین مجلس برابر آیین اسلام تنظیم گردد. ۳. از آزادیهایی که روزنامه‌ها دارند، تا آن جا که بی‌باکانه به مقدسات اسلام و ائمه اطهار توهین می‌کنند، جلوگیری شود.

سید محمد طباطبایی در پاسخ می‌گوید:

«مطالبی که فرمودید تماما بیان واقع است، اما امروز کار این طور پیش آمد چون اول کار ماست اگر ما امروزه در مقام اصلاح برآییم و بخواهیم این را دفع دهیم، هیچ وقت نمی‌شود. بلکه فتنه و انقلاب بزرگی حادث خواهد شد که دولت و ملت دچار محنت و مخاطرات شوند. پس بر ما لازم است که به مرور زمان با معاونت یکدیگر رهبری کرده این معایب را رفع نماییم و رفع شر این مردم از ما بشود.» ۱۰۳

در نظر آخوند در صورت شکست مشروطه طلبان، ستمکاران گذشته بر سر کار خواهند آمد؛ کسانی که برمال و جان مردم رحم نمی‌کنند و همواره دست نشانده خارجیان بوده‌اند.

از آن جا که آخوند در جایگاه مرجعیت دینی و رهبری سیاسی مردم نشسته بود و برای خود حق حاکمیت و ولایت می‌شناخت، تکلیف خود می‌شمرد که با تمام توان از این مولود جدید حمایت کند و آن را از گزند مخالفان مصون نگهدارد. اگر حمایت‌های وی نبود، اساس مشروطیت دگرگون می‌شد. از این روی، از جایگاه ولایی و به عنوان امر به معروف و نهی از منکر بر آن شد، شیخ فضل الله نوری را از مخالفت باز دارد و اگر بتواند وی را با مشروطه طلبان همراه سازد. آخوند در پاسخ نامه شیخ علی، مدرس مدرسه معیرالممالک تهران، از شیخ فضل الله خواست با مجلس همکاری کند. و در نهایت به مسئولین دولت مشروطه، بویژه سید محمد طباطبایی سفارش کرد که با شیخ فضل الله نوری با مدارا رفتار و از مخالفت‌های گذشته وی با مجلس چشم پوشی کنند:

«در عقیده حقیر لازم است که آقایان علما و مجلس محترم نیز قدری مسامحه و اغماض کرده جناب ایشان و همراهان‌شان را به راه بیاورند، نه این که وحشت بدهند «عفی الله از ما سلف» به قدر امکان موافقت در این هنگام بهتر و صلاح است.» ۱۰۴

صدور این حکم از آخوند مورد اتفاق است. ولی شیخ فضل الله نوری از مواضع خود کوتاه نیامد و بر اجرای اصلاحات بنیادین در قانون و پاکسازی مجلس از نمایندگان بی صلاحیت پای فشرد. کارگزاران دولت، حکمی را به علمای سه گانه عتبات نسبت دادند که در آن شیخ فضل الله نوری مفسد خوانده شده بود:

«حجه الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل، نوری چون مخّل به آسایش و مفسد است تصرفش اش در امور حرام است.» ۱۰۵

گرچه به نوشته کسروی از این تلگراف در مرکز اسناد و یا مجلس اثری به دست نیامده است. ۱۰۶

در این میان، دربار برفشار خود بر مجلس افزود و جرائد تندرو آتش معرکه را تیزتر کردند و دامنه فتنه همه چیز را تحت الشعاع قرارداد و راه بر تفاهم بسته شد. کودتای خونین محمد علی شاه و بستن مجلس، آخوند را در صداقت مخالفان مشروطه به تردید افکند و حمایت مستبدینی مانند رحیم خان و صمدخان و قوام السلطنه از مشروطه مشروعه، آخوند را در راه خود استوارتر می‌ساخت؛ چه قوام که دستش به خون مردان و زنان متدین شیرازی آلوده بود و با نیروی بزرگی که در اختیار داشت، فارس را غارت کرده و بسیاری را به خاک و خون کشیده بود، ۱۰۷ به صراحت می‌گفت:

«من با مشروطه مشروعه همراهم و از شریعت اسلام پیروی می‌کنم، ولی نمی‌گذارم مردم سر خود برخلاف آیین اسلامی رفتار کنند.» ۱۰۸

و صمدخان در تبریز، هزاران نفر از مشروطه طلبان تبریز را به خاک و خون کشیده بود و هر روز فریاد استغاثه مردم تبریز به نجف می‌رسید و چشمان طلاب را گریان می‌ساخت ۱۰۹ و همه این قانون شکنیها با انتساب به شیخ

فضل الله انجام می‌گرفت و یا غوغا سازان، واقعه توپخانه را به شیخ منتسب ساختند، در حالی که به گواهی اسناد، شیخ به زور به آن اجتماع برده شد و از آن ابراز تنفر کرد و آن را به هم ریخت. ۱۱۰ علمای نجف پس از اتمام حجت با محمدعلی شاه مردم را به دفاع از عدالت و مجلس برانگیختند و در رجب ۱۳۲۷ محمدعلی شاه فرار کرد و تهران به دست مشروطه طلبان افتاد. شیخ فضل الله بدون پشیمانی از کارنامه خود در خانه نشست، تا آن که به وسیله مشروطه طلبان دستگیر شد. حکم علمای عتبات در مفسد خواندن شیخ مورد استناد شیخ ابراهیم زنجانی قاضی محکمه قرار گرفت و با شیخ شدت عمل به خرج داد. صدوقی سها می‌نویسد:

«معروف است که فتوای قتل شیخ فضل الله را از آقا سید ابوطالب زنجانی گرفتند و به نام صاحب کفایه شهرت دادند و او چون بر این امر مطلع گردید عمامه بر زمین زد ولیس هذا اول قاروره کُسرت فی الاسلام. «۱۱۱»

آخوند هیچ گاه به اعدام شیخ رضایت نداشت. وی پس از پیروزی مشروطه طلبان بر محمد علی شاه به دولتمردان توصیه کرد که عفو عمومی اعلان کنند ۱۱۲ و بدون دلیل شرعی خونی ریخته نشود. وانگهی میرزای نائینی از آخوند درخواست کرده است که برای حفاظت از جان شیخ فضل الله اقدام شود که آخوند تلگرافی به همین منظور به تهران روانه کرد، ولی کار از کار گذشته بود و مشروطه طلبان تندرو بدون خبر از نامه آخوند و یا با پنهان کردن آن، شیخ را کشتند. ۱۱۳

آخوند از اعدام شیخ ناخرسند و محزون شد. و آن را تندروی و برخلاف آیین شمرد. و از رفتار خشونت آمیز آنان به شیخ شهید ابراز ناخرسندی کرد.

ملا عبدالله مازندرانی، صریحا آن را محکوم کرد و در نامه‌ای از نفوذ افراد شرور در میان مشروطه طلبان به شدت انتقاد کرد، همانان که به تعبیر وی از نفوذ آخوند خراسانی و وی استفاده نا بجا کرده‌اند ۱۱۴ آخوند از نخستین کسانی بود که برای شیخ شهید مجلس یادبود برگزار کرد. به گزارش:

«وقتی در وقایع مشروطیت مرحوم آیه الله شیخ فضل الله نوری را در تهران به دار آویختند، چون این خبر به آخوند در نجف رسید، بسیار متأثر و متألم گردید به نحوی که گریه کرد و مجلس فاتحه‌ای در منزل خود برای او ترتیب داد. «۱۱۵»

قضات محکمه نه تنها گوش به فرمان آخوند نبودند که از دور بودن علمای نجف از حوادث جاری سوء استفاده کردند. کشندگان نوری صلاحیت نداشتند وی را محاکمه کنند. آنان بیش از آن که در پی اجرای احکام الهی باشند در پی تثبیت وضع سیاسی و نیز انتقام از روحانیت بودند و گرنه اینان کسانی مانند عین الدوله و رحیم خان را، با آن همه خونریزیها و ستمکاریهای آشکار، بخشیدند. و شگفت تر آن که پس از تشکیل مجلس دوم، بیش تر کرسیهای مجلس به وسیله طرفداران محمدعلی شاه پرشد. و همه این وقایع مرتبط به هم، این گمان را تقویت می‌کند که مستبدین با نقاب انقلابی گری به میدان آمده و با چهره به ظاهر مشروطه خواه موقعیت خود را حفظ

کردند و در این میان، عناصر عدالت خواهی مانند شیخ فضل الله، بهبهانی و... هریک به شیوه‌های به قربانگاه رفتند. و عده‌ای از افراد بی صلاحیت مانند پیرم خان ارمنی، که هیچ گاه مقبول علمای عتبات نبودند در رأس قدرت قرار گرفتند. علمای عتبات به صراحت نوشته بودند که با شیخ فضل الله نوری به مدارا رفتار کنند و اگر بتوانند وی را به نجف روانه کنند، تا در عتبات، علما با گفت‌وگو بتوانند به اختلافات موجود پایان دهند. ولی عناصر تندرو با فضا سازی و با تشکیل محاکمه فرمایشی وی را محکوم به اعدام کردند.

عین السلطنه در بخش خاطرات خود، در رجب ۱۳۲۷، شش روز پس از کشته شدن شیخ فضل الله، به نقل از محمد حسن میرزا، می‌نویسد:

«تلگرافی از عتبات آمده که شیخ را محترمانه روانه عتبات کنید. حالا متحیر مانده‌اند چه جواب بدهند. پسر بزرگ شیخ «آقا ضیاءالدین» آن جاست، باطنا هم از این کارپشیمان شده‌اند.» ۱۱۶

شیخ حسین لنکرانی در پاسخ این سؤال که چرا آخوند خراسانی و علمای عتبات برای جلوگیری از اعدام شیخ اقدامی نکرد، گفته است:

«آنها، نوشته‌ای به تهران فرستادند که از اعدام شیخ جلوگیری شود و آن نوشته به ایران هم آمد. اما آن را گم و گور کردند و از دیگر نزدیکان به آخوند نیز نقل شده است که «بعد از شهادت شیخ، کسی خنده از مرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی ندید تا از دنیا رفت.» ۱۱۷

از میان بردن شیخ فضل الله نوری، به سود مشروطیت و قیام بزرگ مردم و آخوند، که رهبری حرکت را در دست داشت، نبود. همه علما و نظام نوپای مشروطه از آن زیان دید و بیش از همه افراد، خراسانی از آن متاثر شد و آن را خسارتی بزرگ برای مشروطه و از دست رفتن دستاوردها به حساب آورد. آیت الله طالقانی در این باره نوشته است:

«پس از تشکیل مجلس... طرفداران استبداد کرسیهای مجلس را پر کردند و انگشت بیگانگان نمایان شد. کشته شدن مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری بدون محاکمه و به دست یک نفر ارمنی لکه ننگی در تاریخ مشروطیت نهاد.» ۱۱۸

دیگر افراد مطلع از جمله تقی زاده در زندگی طوفانی ۱۱۹ و دکتر رضوانی و دیگر مورخان، به ساختگی بودن این محکمه تصریح کرده‌اند. ۱۲۰

سفارش آخوند درباره ملاقربانعلی زنجانی

آخوند ملاقربانعلی زنجانی، از شاگردان برجسته شیخ انصاری و از مراجع صاحب رساله بود. وی افزون بر مرجعیت علمی، در بست و گشاد کار مردم و امور اجتماعی نقش داشت.

ملاقربانعلی، در آغاز از حامیان مشروطه بود، ولی به همان دلایلی که شیخ فضل الله از جنبش روی گردان شد، از مشروطه طلبان روی برگرداند. و تلاشهای ابوالمکارم زنجانی (۱۳۳۰-۱۲۵۵) از شاگردان میرزای شیرازی ۱۲۱ و از رهبران مشروطه زنجان، برای همسو کردن وی با مشروطه به جایی نرسید. ۱۲۲

زنجان حلقه وصل تهران و آذربایجان بود و برای کارگزاران دولت مشروطه قابل تحمل نبود که این شهر به پایگاه معارضان مشروطه تبدیل گردد. کارگزاران دولت، در این باره با علمای عتبات مذاکره کردند. از برخی از گزارشها به دست می آید که افزون بر تفاوت آخوند و زنجانی در شناخت مصادیق و نیز تفاوت در دیدگاه فقهی درباره اختیارات مجلس، سوء استفاده خوانینی مانندامیرافشار، در مخالفت وی با مشروطه و نمایندگان دولت بی نقش نبوده است. ۱۲۳

مشروطه طلبان برای سیطره کامل بر شهر استراتژیک زنجان، قوایی را با فرماندهی عظیم زاده اردبیلی، روانه زنجان کردند. این گروه، وارد شهر شد و با به نتیجه نرسیدن گفت وگوهای دولتیان و مخالفان مشروطه، با یکدیگر درگیر شدند و جمعی از دو طرف، از جمله عظیم زاده اردبیلی کشته شدند. تندرویهای کسانی مانند سپهدار تنکابنی در زنجان به نام مشروطه، در این رویارویی خونین، بی نقش نبوده است. ۱۲۴

در پی این ماجرا، پیرم خان به زنجان آمد و پس از درگیری خونین با مخالفان مشروطه، شهر را به تصرف در آورد. ماجرا به عتبات منعکس شد و در نهایت شیخ عبدالله مازندرانی و آخوند، طی حکمی، از ملاقربانعلی خواستند که در امور جاری دخالت نکند و مردم را از فرمانبری از وی پرهیز دادند. درباره حکم صادره از مراجع عتبات، چندین متن در دست است. در یکی از احکام مندرج در روزنامه رسمی، احکام صادره از ملاقربانعلی غیرقابل اجرا و حرام و اطرافیان ایشان مفسد شمرده شده است:

«خدمت عموم آقایان عظام علمای اعلام و قاطبه ملت ایران، دامت تاییداتهم، کثرت سن و عدم معاشرت و اجتماع اشرار و مفسدین وطن فروش در اطراف ایشان موجب اغتشاش مملکت و اختلال اساس و مداخله اجانب و اعدام اسلام است و تفریق تمام مفسدین که دور ایشان را گرفته اند، بر اولیای دولت و قاطبه مسلمین واجب فوری و اتباع و احکام و آراء منسوبه به ایشان مطلقاً حرام است و اعتناء به آنها دشمنی به دین اسلام است. اعاذ الله المسلمین عن ذلک محمدکاظم خراسانی، عبدالله المازندرانی. «۱۲۵

کسروی در بخش اول تاریخ هیجده ساله آذربایجان، این تلگراف را با تغییراتی دیگر نقل کرده است. با بررسی بیش تر و شرح گفت وگوهایی که در منزل آخوند، منجر به صدور حکم علیه ملاقربانعلی شده است، به دست می آید

که این حکم، حکم اصلی خراسانی نیست و تزویرگرانی در آن دست برده‌اند. این تحریف، یا از سوی برخی از افراد بیت آخوند واقع شده و یا اولیای دولت تلگراف را به سود خود تحریف کرده‌اند.

گزارش مکتوبی که از میرزا یوسف اردبیلی، از نزدیکان آخوند در دست است که به روشنی نشان می‌دهد، آخوند جلسه مهمی برای رایزنی درباره دور کردن ملاقربانعلی از حوادث زنجان تشکیل داده است. شماری از افراد حاضر در جلسه، خواستار شدت عمل و از میان بردن ایشان می‌شوند که آخوند به شدت با آنان برخورد می‌کند و شماری دیگر از مشاوران آخوند، خواستار حل مسالمت آمیز قضیه می‌شوند که آخوند آن را تایید کرده و دستور می‌دهد این حکم را درباره آخوند ملاقربانعلی به ایران مخابره کنند. میرزا یوسف اردبیلی از نزدیکان آخوند تلگرافی به عبارت زیر تقریر کرد:

«طهران جنابان مستطابان اجل اشرف رئیس الوزراء و وزارت جلیله داخله، دامت تائیداتهما، چون جناب آخوند ملاقربانعلی به سبب شیخوخیت و عدم معاشرت از نوع امور بی‌خبر و معذورند، لهذا باید شخصا محترم و مفسدین و اشار از مراوده با ایشان و اشاعات موجب فساد مملکت و اختلال آسایش به کلی ممنوع باشند. ان شاء الله تعالی. ۱۲۶»

به گزارش شریعت اصفهانی:

«بعد از آن که مرحوم آخوند زنجان گرفتار مجاهدین گردید، در باب او به مرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی مخابره کرده بودند که تکلیف چیست؟ آن مرحوم بعد از مشاوره مراجعه به استخاره کرد این آیه آمد: هذه ناقة الله لكم آیه. این بود که مخابره کردند او را به کاظمین بردند. ۱۲۷»

در هر حال، آخوند خراسانی ملاقربانعلی زنجان را سلیم النفس و ساده می‌دانست و نهایت احترام را درباره وی مبذول داشت و پس از این که زنجان وارد عتبات شد، مورد احترام و تکریم آخوند قرار گرفت. آقای محسنی ملایری در این باره گفته است:

«مرحوم آخوند ملامحمدکاظم، رضوان الله تعالی علیه، بعد از این که آخوند ملاقربانعلی را از زنجان تبعید کردند و ایشان را آوردند به کاظمین، وقتی ایشان وارد شدند به کاظمین، آقای آخوند ملاکاظم به اندازه‌ای از ایشان تجلیل کرد که فوق نداشت و فرمود: ما کشمش ریختیم که سرکه بشود چرا شراب شد. و قصد داشت که به ایران تشریف بیاورد برای جلوگیری از این حوادث، ولی آن بزرگوار را مسموم کردند. ۱۲۸»

در درگیری میان قوای دولتی و طرفداران ملاقربانعلی، شماری کشته و جمع انبوهی بی‌خانمان شده بودند و فضای شهر زنجان به شدت متشنج و ناآرام بود. کسان بسیاری بر اثر حمایت از ملاقربانعلی در اضطراب و تشویش به سر می‌بردند. کارگزاران دولت مشروطه برای بازگشت آرامش به زنجان عفو عمومی اعلان کردند و آوارگان به

خانه‌های خود بازگشتند. و از هرگونه انتقام جویی پیش‌گیری شد. این عفو، به سفارش علمای عتبات انجام گرفت. میرزا ابوالمکارم زنجانی، در ایجاد آرامش و امنیت به زنجان و پیش‌گیری از هرج و مرج و غارت‌گری و انتقام جویی مردم از همدیگر بسیار نقش آفرین بود.

۸. حمایت از غیرمسلمانان

در دوره مشروطه، گروه درخور توجهی از مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان در کنار مسلمانان ایران زندگی می‌کردند. بویژه زرتشتیان که با مسلمانان خویشاوندی داشتند و از دیگران مسالمت‌جوتر بوده و دلبستگی بیش‌تری به هموطنان خود نشان می‌دادند. شرائط انقلابی حاکم بر ایران در مشروطه به گروه‌های فرصت‌طلب میدان می‌داد که گاه به سراغ غیرمسلمانان بروند و اموال آنان را غارت کنند. خراسانی متوجه این نکته بود. از این رو، به انقلابیون سفارش کرد که افزون بر کمال یگانگی و اتحاد مسلمین و حمایت مسلمانان غیر شیعه و تأدیب متجاسرین و مفسدین ۱۲۹ و غیرمسلمانان نیز در پناه اسلام بوده و جان و اموال آنان را محافظت کنند. آخوند در پاسخ استفتاء شیخ حسن تبریزی به سال ۱۳۲۷ درباره اذیت و تحقیر طایفه زرتشتیه که در حمایت اسلام‌اند نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. ایذاء و تحقیر طایفه زرتشتیه و سایر اهل ذمه که در حمایت اسلام‌اند حرام و برتمام مسلمین واجب است که وصایای حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله الطاهرین را در حسن سلوک و تألیف قلوب و حفظ نفوس و اعراض و اموال ایشان را، کما ینبغی، رعایت نمایند و سرمویی تخلف نکنند. إن شاء الله تعالی. «۱۳۰»

۹. رفتار آخوند با مخالفان نا آگاه

در نگاه آخوند، تحجر و جهالت، مهم‌ترین خطر برای پیشرفت حوزه بود؛ چه جهالت افزون بر آن که حوزه را ایستا کرده و مانع رشد و پویایی آن می‌شد، مهم‌ترین بستر ایجاد تفرقه و نفوذ مستبدین در بدنه حوزه نیز بود. بیگانگان و نیز درباریان محمد علی شاه، که سفره‌رنگینی را از دست داده بودند، برای نزدیک کردن خود به حوزه نفوذ و اختیارات علمای دین، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند. آنان با ایجاد شایعه درباره علما، بیماری بدبینی را به بدنه حوزه سرایت می‌دادند و مدرسه‌های علوم دینی را در برابر یکدیگر به صف آرایی و می‌داشتند. آخوند برای مقابله با این ورطه هولناک، بیش از هر راه دیگر از بردباری و گذشت سود جست. وی سرشتی نرم داشت و بردباری را با دانش در هم آمیخته بود. از ظرفیت و قدرت تحمل فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. دریا دل بود، به اندک ناگواری و موجی، دریای دلش لبریز نمی‌گردید. طلاب و فضلاء حوزه را فرزندان خود می‌شمرد. و اگر احیاناً در مساله‌ای

با او همراه نبودند، آنان را از حوزه طرد نمی کرد، بلکه با لطافت و مهربانی زمینه بازگشت آنان را به دامن حقیقت فراهم می آورد.

پس از شهادت شیخ فضل الله نوری، فضای حوزه نجف به شدت ناآرام گردید. مخالفان مشروطه چنین رواج می دادند که آخوند در به شهادت رساندن شیخ فضل الله مقصر است. اگر وی به تأیید مشروطه بر نمی خاست، این حوادث رخ نمی داد. دستهایی در کار بود که افزون بر منزوی کردن رهبر اصلی و مغز متفکر جنبش مشروطه، روحانیت را رویاروی هم قرار دهند و با به مقابله واداشتن آنان به نام دفاع از دین، روحانیت را تضعیف کرده و در نتیجه از صحنه خارج سازند. آنان این نقشه شوم را در تهران و نجف و تبریز به اجرا درآوردند. ۱۳۱ روحانیان ناآگاه هم پیروی کردند و نقشه آنان را به اجرا درآوردند. بدخواهان، در میان مردم عوام، شایع کردند که آخوند نماز نمی گزارد. برخی از افراد نا آگاه و فتنه گر آخوند را فرنگی و حتی بابی مذهب می خواندند ۱۳۲ این شایعه در میان عشایر عراق موثر واقع شده بود، چنانکه برخی از آنان که آخوند را در حال نماز می دیدند، شگفت زده می شدند. عربی بیابانی به نجف آمد و دید آخوند نماز می خواند، با شگفتی گفت: مگر این شیخ نماز هم می خواند بعد گفت: والله عده کثیری آمدند و گفتند: «هذا الشيخ لا يصوم ولا يصلي». ۱۳۳ و شگفت تر آن که «کربلایهها در فوت میرزا حسین میرزا خلیل جشن گرفتند» ۱۳۴ وی از رهبران مشروطه و از همراهان آخوند بود و مدرسه اش در نجف پایگاه انقلاب مشروطه به شمار می رفت و نخستین جشن پیروزی مشروطه در این مدرسه گرفته شد.

با همه این فضا سازیها و آلوده گریها، آخوند، هوشیارتر از آن بود که چشم از هدف بردارد و وقت خود را به پاسخ گویی به تکفیرها و سب و لعنهای ناآگاهان مشغول بدارد؛ چه او می دانست هدف دشمن آن است که رهبران دینی را به این گونه مسائل، مشغول کند و مقصد قربانی گردد. آخوند به این نکته توجه داشت که اینان نا آگاه هستند و جهالت اینان را به مقابله واداشته است. آخوند این افراد را خودی می دانست و میان اینان و فتنه انگیزان پشت پرده تفاوت می نهاد، تا مبدا میان روحانیت شیعه اختلاف درگیرد و دستاوردهای مشروطه در هیاهوی غوغا طلبان نابود گردد. و این از بزرگ ترین درس آخوند به حوزویان بود. در برخی از نوشته ها به آخوند نسبت داده شده که حرام است کسانی که قائل به مشروطه نیستند به درس ما بیایند ۱۳۵ ولی این گفته نه با روح و منطق آخوند سازگار است و نه مشی عملی وی آن را تأیید می کند. افراد گوناگون و با پایگاه های فکری متفاوت در درس آخوند شرکت می کردند. محمد حسین کاشف الغطاء، از مخالفان مشروطه بود، از شاگردان اصلی درس آخوند به شمار می رفت و اختلاف دیدگاه های سیاسی وی با آخوند، مانع از شرکت وی در درس آخوند نمی شد. آخوند عده ای از مخالفان خود را افراد ساده و با اخلاصی می دانست که از سر وظیفه با وی مخالفت می کنند و در واقع، این کسان به وظیفه خود عمل می کنند. وی با روشن گری و رفتار مناسب، سعی داشت مواضع آنان را تعدیل سازد.

شیخ محمد حسین تهرانی که در آغاز از مخالفان آخوند بود، بر اثر رفتار و اخلاق نیک آخوند از هواداران وی شد و درباره اش گفت: آخوند تالی تلومعصوم بود» و یا سید ابوالقاسم لواسانی، با این که در طیف مخالفان مشروطه قرار داشت، به آخوند علاقه مند بود و وی را می ستود. ۱۳۶

آن چه مهم است این نکته است که قتل شیخ فضل الله و بهبهانی و سید محسن صدرالعلماء ۱۳۷ و دیگر علما با همه عظمت این شخصیتها و اندوهی که از این حوادث ناگوار بر جام جاناش فرو ریخته بود، موجب نگرديد که آخوند به انکار اساس مشروطه برخیزد و گذشته خود را انکار کند و دست از همه وظایف پیش رو بشوید. برخی از معاصرین گفته‌اند: آخوند پس از مشروطه از حرکت خود پشیمان شد:

«پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس، نامه‌ای سرّی از طرف مرحوم آخوند خراسانی حامی مهم مشروطیت به مشهد رسید. آن نامه حدود ۶ ماه در راه بوده تا به دست علمای مشهد رسیده بود. من آن نامه را دیده‌ام... آخوند در آن نامه نوشته بودند: هدف ما از مشروطیت برقراری عدالت و ترویج اسلام بود، نه این که مالیاتهای سنگینی برای مردم وضع کنند و... بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که با مشروطیت مبارزه کند.» ۱۳۸

ولی شواهد گویای این مطلب است که خراسانی اعدام شیخ شهید را اشتباه در اصول و اساس مشروطه تلقی نکرد و لحظه‌ای در راهی که در پیش گرفته بود، دچار تردید نشد. وی این ماجرا را اشتباه بزرگ و فاحش مشروطه طلبان شمرد و به همکاری خود با مجلس و دولت ادامه داد، تا کارها سامان یابد و جامعه دچار هرج و مرج نشود. خراسانی با مجلس دوم نیز همکاری کرد و شاگردان برجسته آخوند در شهرها در رأس انجمن‌های ایالتی و ولایتی قرار گرفتند و به خدمت مشغول شدند؛ زیرا می‌دیدند کناره‌گیری و مبارزه کار را خراب‌تر می‌کند و اوضاع یک سره به دست مفسدان می‌افتد و همین قانون اساسی که بر مبنای قوانین اسلامی تدوین شده نیز، ملغی خواهد شد.

شیخ اسماعیل محلاتی از همفکران و شاگردان آخوند با همه وجود به مشروطیت کمک کرد. درباره مبنای مشروطیت مجلات سودمند و آگاهی بخشی را منتشر ساخت و در آنها افزون بر نشر مقاله‌های اسلامی، اخبار مشروطیت را به مردم می‌رساند. در ضمن نوشته‌ها و مصاحبه‌ها، به طور مرتب مشروطه را آسیب شناسی و کارگزاران نظام نوپای مشروطه را راهنمایی می‌کرد. اسلامیت قوانین مشروطه و برنامه‌های آن را دستاورد بزرگ حضور علما می‌دانست:

«و اگر علما در مشروطه شرکت نمی‌کردند، سیاسیات مملکت اسلامیّه برطبق ممالک اروپا معمول می‌شد. بنابراین، بر علما واجب می‌آمد که به اخوان سیاسیون مملکت همدست شده قواعد تمدن و سیاسات منظم را با مراعات، تطبیق آنها به سیاسیات حقه اسلامیّه و مدنیّه که در کتاب و سنت معنی شده جاری و معمول دارند.» ۱۳۹

شیخ علی اکبر تربتی از شاگردان آخوند یکی از این کسان بود وی به اوضاع نابسامان منطقه سامان داد و با مفاسد به مبارزه برخاست. از جمله کارهای وی مبارزه با افراد بهایی بود که به سرعت در کار پیشبرد کیش خود بودند. ۱۴۰

از همه مهم تر در این میان، دیدگاه مدرس است. شهید مدرس در عین آن که از شهادت شیخ فضل الله متأثر شد و آن را پیامد بی تفاوتی و کم کاری علمای حوزه شمرد، حمایت و کمک به نهادینه کردن قوانین را وظیفه حوزویان

شمرد و خود به عنوان نماینده مجلس از اصفهان به تهران رفت و در چندین دوره مجلس در سمت قانون گذاری، به تلاش گسترده برخاست و در همین راه مقدس به شهادت رسید. او هم نماینده بود و هم به وظایف نظارتی خود عمل می کرد. علما و مراجع بزرگ وی را برای نظارت بر قانون اساسی تعیین کرده بودند؛ از این روی به طور جدّ بر اجرای قوانین نظارت می کرد. یک بار در پاسخ مشیرالدوله، که از مدرّس می خواست در اسلامی کردن محاکمات پافشاری نکند، که دولتهای غربی قوانین خود را بر ما تحمیل خواهند کرد گفت:

«شما فرنگی مآبها فریفته اروپاییها هستید و الان شما قوانین اروپا را بر ما تحمیل می کنید وظیفه من این است که هر قانونی را مخالف شرع بدانم ردّ کنم و غیر از این تکلیفی ندارم.» ۱۴۱

حضور فعال مدرّس نه پا گذاشتن بر خون شهیدان که پاسداری از خون شهیدان مشروطه بود و اگر این حضور که به قیمت جان وی تمام شد، نبود امروز اثری از اسلام و قوانین اسلامی در ایران نبود و ایران بسان ترکیه کشور لاییک و از اقمار غرب به شمار می رفت.

نتیجه

۱. روشن شد موضع گیریهای فکری و سیاسی آخوند در برخورد با مخالفان، از مبانی عمیق دینی برخاسته و ریشه در قرآن و سنت دارد

۲. غرب گرایان، طرفداران محمد علی شاه و مخالفان مشروطه سه گروه مخالف آخوند را تشکیل می دادند.

۳. آخوند فقیهی بود حکیم و همه خصلتهای یک حکیم از دانش و خردورزی و مدارا در وی گرد آمده بود و این ویژگیها او را در نقد و بررسیهای علمی موفق داشته و در پیروزی بر مخالفان یاری می رساند.

۴. در دیدگاه خراسانی، شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر مرز اصلی اسلام و کفر بوده و حکم به ارتداد امین السلطان، حکمی بود حکومتی و در راستای دور کردن این ماده فساد از جمع کارگزاران حکومت مظفری انجام گرفت.

۵. با دین ستیزان و مستبدان میانه ای نداشت و با استفاده از جایگاه مرجعیت آنان را به حاشیه می راند.

۶. آخوند، عالمی متعادل و مستقیم بود، با مشروطه طلبان تندرو به شدت مقابله می کرد و کسانی از آنان چون تقی زاده و سید حسن کاشانی را با فرمان ولایی و امر به معروف و نهی از منکر، از جامعه اسلامی تبعید و یا دستور به بازداشت داده است.

۷. آخوند در عین موافق نبودن با راه و روش مبارزاتی شیخ فضل الله، با کشتن ایشان هیچ گاه رضایت نداشته و محاکمه وی در نظر آخوند، غیرقانونی بود و از این رویداد سهمگین ابراز تاسف کرده است.

۸. رفتار وی با مخالفان ناآگاه و تحریک شده، همراه با درایت و سعه صدر و بزرگواری بوده و با گذشت و مدارا در آرام کردن شرایط و از گسترش یافتن دامنه اختلافها کاسته است.

۹. انبوه مشکلات و دشواریهای راه مشروطه و فتنه‌ها و سنگ اندازیهای مخالفان و دوستان نا آگاه و اغفال شده، وی را از ادامه راه مأیوس نکرد و تا آخرین روز زندگی با همه وجود در صحنه ماند و در جهت نگه داشتن اسلام در صحنه و جلوگیری از به قدرت رسیدن مفسدین و به دست گرفتن اوضاع، با دولتمردان مشروطه همکاری کرد.

۱۰. شاگردان آخوند نیز راه استاد را در برخورد با منتقدان و مخالفان ادامه دادند و بخش بزرگی از دست اندرکاران مشروطه از دست پروردگان خراسانی بودند.